

## تقاطع جنسیت و خانواده: فهم مردانه از ازدواج و جدایی

وحید قاسمی<sup>۱</sup>، سمیه عرب خراسانی<sup>۲</sup>، علی ربانی خوراسگانی<sup>۳</sup>

### چکیده

بررسی وضعیت پرشتاب و فزاینده ازهم‌گسست زندگی‌های خانوادگی در میان زنان و مردان، بر حسب جنسیت متفاوتشان، با تعابیر مختلفی همراه است. این فهم در مردان بیانگر تجربه نوعی از دست دادن است. این تجربه نتیجه تقاطع ساختار جنسیت و نهاد خانواده و تأثیر آن بر موقعیت متحول شده مردان است. بخشی از این تحول مربوط به مردان و بخشی دیگر مربوط به تحولات هویتی و نقشی زنان است که بر جایگاه دیرپای مردان در خانواده مؤثر واقع شده است. این مطالعه با هدف کشف فرایند شکل‌گیری فهم مردانه از ازدواج منجر به جدایی با مشارکت ۲۳ نفر از مردان تهرانی با سابقه حداقل یک‌بار ازدواج و جدایی و با استفاده از روش داده‌بنیاد (رویکرد سیستماتیک) صورت گرفته است. مردان با تجربه جدایی مشارکت‌کنندگان مطلعی برای این مطالعه هستند که واجد سه تجربه هستند: تصورات پیش از ازدواج، تجربه زیسته از زندگی خانوادگی و تجربه جدایی. بررسی معنای این تجربیات که ریشه در تعارض میان تصورات و تجربه زیسته از ازدواج دارد، بیانگر فرایندی از شکل‌گیری معنای ازدواج، زندگی خانوادگی و جدایی است که بر «گسست رشته‌های انحصار» تأکید دارد. گره خوردن هویت مردانه به عرصه‌های حضور تک‌جنسی / جنسیتی (عرصه عمومی و خصوصی) و سست شدن این انحصار در پی ورود زنان و دوجنسیتی شدن این دو عرصه، مولد تعارض شناختی و شکل‌گیری بحران هویتی در مردان و زمینه‌ساز جدایی آنان است..

واژگان کلیدی: جنسیت، معنا، مردان، ازدواج، طلاق.

۱. استاد تمام علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان

۲. دانشجوی دکترا مسائل اجتماعی ایران، دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول. ۰۹۱۲۴۱۱۹۶۵۵. sohakhorasani@wrc.ir

۳. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۷

DOI: 10.22051/jwfs.2020.23930.1975

## بیان مسئله

رخداد برخی تحولات ذهنی (فردی) و عینی (ساختاری) چون بازتعریف معنایی از کنش‌ها، هنجارها و الزامات اجتماعی سبب آن است که برخی از ازدواج‌ها بیش از آنکه تعهدی مادام‌العمر برای زندگی میان یک زن و مرد باشند، به قمار شبیه باشد که در آن «احتمال و انتظار» موفقیت می‌رود. شاهد مثال آن آمار فزاینده‌ای از جدایی‌هاست<sup>۱</sup> که تصمیم ورود به زندگی مشترک را دچار تردید جدی می‌کند. نتیجه این امر افزایش سن ازدواج<sup>۲</sup> و حتی تصمیم به تأخیر ازدواج تا سنین نزدیک به میان‌سالی<sup>۳</sup> است که نه تنها تأثیراتی در حوزه بهداشت فردی و جمعی دارد بلکه تغییرات ساختاری را نیز به دنبال خواهد داشت.

توصیف و تبیین وضعیت حاضر که سبب نگرانی‌های فزاینده برای داوطلبان ورود به زندگی خانوادگی است (فیروزجائیان گلوگاه و همکاران، ۱۳۹۷) از جنبه‌های گوناگون قابل بحث است. از آن جمله جنسیت و مناسباتی است که این ساختار با خود به خانواده وارد می‌کند. جنسیت به‌عنوان بستری که ازدواج در آن واقع می‌شود در مقدمه ورود و حتی پیش از آن در تصورات ذهنی افراد، در بستر و متن زندگی خانوادگی، در تقسیم نقش‌ها و تکالیف جنسیتی و درنهایت در ازهم‌گسست زندگی خانوادگی نقش برجسته‌ای دارد.

۱. سخنگوی سازمان ثبت احوال، از ثبت ۶۰۸ هزار و ۹۷۷ مورد ازدواج و ۱۷۴ هزار و ۵۹۷ واقعه طلاق در سال گذشته خبر داد (<http://fararu.com/fa/news/355149>) (۱۳۹۷/۲/۲۰)

۲. مدیرکل دفتر سلامت و جمعیت وزارت بهداشت میانگین سن ازدواج مردان و زنان در سال ۱۳۹۶ را به ترتیب ۲۷ و ۲۵ سال عنوان کرد (۱۳۹۶/۸/۲۷)

<http://www.radiogoftogoo.ir/ChannelNewsDetailsBaztab/?m=170002&n=154460>  
 ۳. مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی سازمان ثبت احوال کشور در سال ۱۳۹۵ عمده سن ازدواج پسران را ۲۰ تا ۲۴ و عمده سن ازدواج دختران را ۱۶ تا ۲۹ سالگی اعلام کرد. تحت تاثیر تحولات حاضر سن ازدواج برای پسران به بالای ۳۵ سال و در دختران به بالای ۳۰ سال رسیده است. در سال ۹۳، ۱۰۴ درصد و در سال ۹۴، ۱۱۶ درصد ازدواج پسران در سنین بالای ۳۵ سال صورت گرفت. همچنین در سال ۹۴، ۱۵۹ درصد ازدواج دختران در سنین بالای ۳۰ سال بود. (۱۳۹۵/۲/۲۱)

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1395/02/21/1071512>



جنسیت ساختاری است که افراد را از بدو تولد وارد مسیرهای متفاوتی می‌کند. زنان و مردان در فرایند اجتماعی شدن متفاوت قرار گرفته (رزمن و بیلی<sup>۱</sup>، ۱۹۹۶: ۱۶۳) و تا بزرگسالی در این مسیر قرار باقی می‌مانند (اوسترل<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰: ۱۴۳۸). این مسیر نه تنها هویت فرد بلکه تکلیف و نقش او در زندگی آینده او ترسیم می‌کند (ایسد، گلدبرگ و کوبایاشی<sup>۳</sup>، ۲۰۰۹: ۱۱۵). جنسیت در صورت ساختاری آن در طی زمان، به واسطه کارآمدی اجتماعی، شواهد زیستی مؤید آن و همچنین حمایت نهادهایی چون دین و سامان حقوقی (اپستین<sup>۴</sup>، ۲۰۰۶: ۴۷) چنان بدیهی نموده است که کمتر پرسشی پیرامون آن مطرح است. بدین ترتیب است که زنان و مردان به واسطه جنسیت‌های بارشده بر جنس زیستی خود دچار زندگی‌های از پیش تعیین شده‌ای هستند که مناسبات اجتماعی و عرفی از آن حمایت کرده و از آنان انتظار ادامه وضعیت موجود با کمترین تغییر را دارد.

جنسیت در این تعبیر زنان و مردان را به دو دنیای متفاوت رهنمون می‌شود. زنان و مردان با جنسیت‌های منتسب به آن‌ها در دو دنیای متفاوت زیست می‌کنند. زنان در دنیای زنانه و برای نقش‌های معهود آماده می‌شوند و مردان نیز. جنسیت و دو شخصیت متفاوت ناشی از آن با دو پیش‌زمینه متفاوت، دو کیفیت متفاوت از زندگی را برای زنان و مردان ایجاد می‌کند (لارسون و هولمان<sup>۵</sup>، ۱۹۹۴: ۲۳۱). تأکید بر جداسازی جنسیت‌ها در فضاهای عمومی نیز بر شدت این تفاوت افزوده و نوعی بی‌خبری از وضعیت زنانگی و مردانگی در دو جنس ایجاد می‌کند. تأکید این جداسازی در حدی است که زنان و مردان را از انجام رفتارهای جنس دیگر بازداشته و برای آن بسته به درجه اهمیت، بازدارنده‌های تنبیهی در نظر گرفته می‌گیرد (چافتز<sup>۶</sup>، ۲۰۰۶: ۱۵). این دو جنس متفاوت

<sup>۱</sup>. Roseman & Bielby

<sup>۲</sup>. Oesterle

<sup>۳</sup>. Essed, Goldberg, Kobayashi

<sup>۴</sup>. Epstein

<sup>۵</sup>. Larson & Holman

<sup>۶</sup>. Chafetz

اما در فضای ازدواج و زندگی خانوادگی با یکدیگر برخورد می‌کنند. محققان معتقدند زنان و مردان با تربیت‌ها و تجربیات متفاوت که سیستم کاملاً متمایزی را جهت تنظیم اهداف و نقش‌ها ایجاد می‌کند، وارد ازدواج می‌شوند (مارکز<sup>۱</sup>، ۱۹۸۹: ۲۲). آموزه‌های وابسته به جنسیت به آنان آموخته است که اختیارات، حقوق و تکالیف خاصی دارند. با وجودی که جنس‌ها در فضای بین‌الذهانی مشترکی زندگی می‌کنند اما به واسطه تفاوت ابزارها و امکانات جنسیتی تعابیر متفاوتی از موضوعات مشترک از جانب آنان صورت می‌گیرد که محل اختلاف آنان در زندگی خواهد بود (ایدلسون و اپستین<sup>۲</sup>، ۱۹۸۲: ۷۱۶-۷۱۵). به این ترتیب تمامی جدا انگاری‌های جنسی/جنسیتی در فضا، زمان و مکانی به نام خانواده به یکدیگر می‌رسند. در فضای عدم درک صحیح از یکدیگر و انتظارات و توقعات مبهم و غیرواقع‌بینانه (دونلان، کانگر، بریانت ۲۰۰۴؛ ویزمن ۲۰۰۷. به نقل از صادقی، ۱۳۹۴) زنان و مردان درگیر ماجرای می‌شوند که از قضا برای مدیریت آن کمتر آموزش و آمادگی را فرا گرفته‌اند.

دیگر عامل مؤثر در فرایند معنایابی مردان از زندگی خانوادگی، دیالکتیک ساختار جنسیت و نهاد خانواده است. خانواده نهادی دارای قواعد خاص است که در محتوای خود صورت‌بندی جنسیتی دارد. زنان و مردان پس از ازدواج در موقعیت زن و شوهر به نقش‌هایی متصل می‌شوند که جنسیت عامل تعیین‌کننده آن است. دوگانه مشهور مرد/شوهر نان‌آور و زن/همسر خانه‌دار از آن جمله است. نهاد خانواده به دلیل اصرار بر داشتن قواعد خاص خود که بسیار سخت‌تغییر و دیرپا می‌نماید، آزاداندیشی در حوزه جنسیت و انعطاف در مرزهای آن، تحت تأثیر تحولات اخیر دچار مشکل کرده است. در این برخورد آنچه پابرجا مانده است نهاد خانواده است و افرادی که قادر به تنظیم شرایط خود با این نهاد نیستند ناگزیر از ترک آن هستند. افرادی که در این نهاد باقی

<sup>۱</sup>. Marks

<sup>۲</sup>. Eidelson & Epstein



می‌مانند استراتژی‌های خاصی جهت نگهداشت زندگی دارند که موضوع پژوهش حاضر نیست.

برهم نهاد ساختار جنسیت و تحولات آن به‌ویژه در مورد زنان (آزاد ارمکی، ۱۳۹۳؛ ۱۴۳؛ نوبخت، ۱۳۹۳) و نهاد خانواده، مردان را در وضعیت هویتی ویژه‌ای قرار داده است. اهمیت تأثیر وضعیت تحول‌یافته زنان بر ایجاد بحران نقشی و هویتی برای مردان تا آنجاست که فهم مردانگی بدون فهم زنانگی را دشوار می‌نماید (Connel, 1995). این وضعیت بیانگر دو نکته است. نخست آنکه وضعیت خانواده و تحولات آن در زمان حاضر مردان را از موقعیت سوژه محوری و عامل توانمندی که جریان‌ات مربوط به زندگی خانوادگی از آغاز (انتخاب همسر) تا پایان (اختیار جدایی) را رقم می‌زده است، تبدیل به کنشگری کرده است که لازم است در فرایند معنا سازی این وضعیت فعال شود. گسترش حوزه عاملیت زنان در ازدواج و آغازگری آنان در جدایی (آماتو<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰؛ هویت، وسترن و باکستر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶؛ هیتون و بلیک<sup>۳</sup>، ۱۹۹۹؛ هویت، مارک و باکستر<sup>۴</sup>، ۲۰۰۶؛ کالمجین و پورتمن<sup>۵</sup>، ۲۰۰۶) سبب تعارض در موقعیت شناختی مردان از ازدواج، فرایند زندگی خانوادگی و از هم گسست آن شده است. نکته دوم آنکه مردان به جهت عاملیت انحصاری خود در عرصه عمومی و خصوصی (زندگی خانوادگی) کمتر توجهی به حجم تغییرات صورت گرفته در وضعیت سوژگی زنان داشته و آن را امری موقتی و قابل بازگشت به وضعیت پیشین تصور می‌کنند. غیبت مردان به‌عنوان موضوع و مورد مطالعه نه‌تنها در دانش اجتماعی (سیدمن، ۱۳۸۶: ۲۹۲) بلکه در پژوهش‌های مربوط به از هم گسست خانواده‌ها نیز مشهود است؛ چنانچه به جهت آغازگری زنانه تنها به آنان پرداخته شده است و مردان را در غفلت مضاعفی از خود و جنس مقابل قرار

<sup>۱</sup> . Amato

<sup>۲</sup> .Hewitt , Western & Boxter

<sup>۳</sup> .Heaton & Blake

<sup>۴</sup> .Hewitt, Mark& Baxter

<sup>۵</sup> . Kalmijn & Poortman

داده است. آسیب‌های هویتی و جسمی مردان در پی وقوع جدایی (لئوپولد<sup>۱</sup>، ۲۰۱۸)، در وضعیتی که قادر به تشخیص چرایی آن نیستند (هویت، مارک و باکستر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶: ۵؛ هترینگتون<sup>۳</sup>، ۲۰۰۳: ۳۲۲؛ هیت<sup>۴</sup>، ۱۹۸۴، ۴۹) و جامعه نیز در تجویزات هنجاری خود آنان را به سکوت در باب آشکارگری عواطف تشویق می‌کند، لزوم این بررسی را آشکار می‌کند.

مطالعه حاضر در پی فهم مردانه از جدایی در تقاطع میان ساختار جنسیت و نهاد خانواده است. فهم مردانه نه با مرکزیت مردان بلکه در نتیجه دیالکتیک میان ساختار جنسیت و تحولات آن با نهاد خانواده و تأثیر آن بر فهم مردان از ازدواج و جدایی مورد نظر است. در چنین توصیفی این پژوهش در پی پاسخگویی به سؤالات زیر طراحی شده است: ۱. شرایط علی شکل‌دهنده به فهم مردانه از ازدواج و جدایی کدام است؟ ۲. شرایط زمینه‌ساز شکل‌دهنده به این فهم کدام است؟ ۳. شرایط مداخله‌گر شکل‌دهنده به فهم مردانه از ازدواج و جدایی کدام‌اند؟ ۴. استراتژی‌های حاصل از فهم مردان از ازدواج و جدایی کدام‌اند؟ ۵. پیامدهای حاصل از فهم مردانه از ازدواج و جدایی کدام‌اند؟

### چارچوب مفهومی

وضعیت خانواده در دنیای جدید تحت تأثیر تحولات حاصل از مدرنیته تغییرات عمیقی را تجربه می‌کند. اگرچه اساس خانواده همچنان ریشه در سنت‌های دیرپا دارد اما محتوای و قالب آن دچار تغییراتی شده است. در سیستم سنتی خانواده بر مبنای سلسله‌مراتب عمودی، جنس افراد عامل تعیین‌کننده جایگاه‌ها و تکالیف بوده است. در این سلسله‌مراتب دو مکانی، مردان در رأس هرم قدرت و زنان در درجه دوم اهمیت و

<sup>۱</sup>. Leopold

<sup>۲</sup>. Hewitt, Mark & Baxter

<sup>۳</sup>. Hetherington

<sup>۴</sup>. Hite



اولویت قرار داشتند. فرزندان در این سیستم جایگاهی نداشته و تا رسیدن به سن قانونی و ازدواج بی‌تشخص باقی می‌مانند. در صورت فعلی زندگی خانوادگی، این سلسله‌مراتب کم‌رنگ شده و اعضا در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. در این نوع خانواده مردان، زنان و فرزندان دارای حق رأی هستند و لازم است صدای آنان شنیده شود. مردان در این وضعیت از جایگاه مدیریتی بی‌رقیب خود وارد وضعیتی شده‌اند که در آن صاحب یک رأی هستند. اگرچه این رأی در اغلب موارد همچنان دارای وزن و قدرت بیشتری از رأی دیگر اعضا خانواده است اما دیگر تنها رأی و تصمیم موجود نخواهد بود. به نظر می‌آید «در زمانی که مردان انتظار نداشتند توسط حضور زنان موردتهاجم قرار گیرند، با شرایطی مواجه شدند که زنان از نقش سنتی خود رها و به عرصه عمومی وارد شدند» (کیدنز و پیرسون<sup>۱</sup>، ۱۹۹۸: ۲۳) و تغییرات عمیقی را در وضعیت هویتی و نقشی مردان رقم زدند.

تا زمانی که چندین دور سرنوشت مردان این بوده است که به سرکار روند تا بازنشسته شوند و زنان با همسری و مادری مشغول باشند. «اما دیگر در این نوع زندگی، زندگی نمی‌کنیم بلکه تبدیلی اتفاق افتاده که اولریش بک<sup>۲</sup> آن را فردی‌سازی<sup>۳</sup> نامیده است. فردی‌سازی معطوف به تغییر روابط، پیوندها و نظام‌های اعتقادی/ سنتی و اجتماعی است که در تمام جزئیات زندگی افراد تعیین‌کننده بوده است. چنین مفهومی به تدریج معنای خود را ازدست‌داده است. چهارچوب اصول زندگی روزانه افراد از واحد خانواده و جامعه روستایی تا مذهب، طبقه و نقش جنسیتی همه مغشوش شده است. اکنون چشم‌اندازی تازه در برابر فرد گسترده است که امکان شکل دادن به زندگی را فراهم کرده است؛ حداقل در محدوده‌ای معین» (بک-گرنسهایم، ۱۳۸۸: ۱۵). زندگی اکنون در فضایی رخ می‌دهد که خصوصیت آن «فرورفتن قطعیت و برآمدن فردیت‌ها و آغاز تغییر

1 . Giddens & Pierson

2 . Ulrich Beck

3 . Individualization

بنیان‌ها» (بک، ۱۳۸۸: ۹) است. در این وضعیت مردان و زنان هر دو گرفتار بحران شکل‌گیری منافع<sup>۱</sup> (گیدنز، ۱۳۸۹: ۱۷۷) هستند که در برزخ حاصل از آن امکان چنگ زدن به قواعد قابل‌اعتماد پیشین از دست‌رفته و برای آن جایگزینی نیز پیشنهاد نشده است.

کانل<sup>۲</sup> این وضعیت را سبب تغییر در سلسله‌مراتب و نظم جنسیتی می‌داند که به‌ویژه مردان را دچار مخاطره هویتی کرده است. مردانی که مطابق نسخه‌های سنتی تربیت شده و می‌شوند (سیدمن، ۱۳۸۶: ۴-۲۹۳)، در مواجهه با موقعیت زنان در نظم جنسیتی جدید، خود را در حال تهدید مدام می‌یابند. شکست انحصار سنت تجویزی و بروز مدرنیته برای مردان بحران هویتی به همراه داشته است (گیدنز، ۱۹۹۲: ۵۸؛ کانل، ۲۰۰۶؛ گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۷۷؛ سگالن، ۱۳۸۸: ۲۸۶).

مردان در وضعیت عاملیت فعال با نادیده گرفتن تغییرات عرصه عمومی ناشی از حضور کنشگران تازه‌وارد (زنان) و در نتیجه کم‌تلاشی جهت فهم مختصات آن (کونتز، ۱۳۸۷: ۴۶۴؛ آرندل<sup>۳</sup>، ۱۹۹۲: ۱۵۱-۱۵۲؛ کیمل<sup>۴</sup>، ۲۰۰۰: ۱۴۷)، در تصور پیشین خود از زنان و نحوه رابطه با آنان باقی‌مانده‌اند. آگاهی زنان از جانب مردان معتبر تلقی نشده و انتظار بازگشت زنان به نسخه‌های آشنایی که در ذهن و ضمیر مردان باقی‌مانده است (جمشیدیها، صادقی فسایی و لولا آور، ۱۳۹۲: ۱۹۲-۱۹۱)؛ اما این شرایط تنها سبب پیچیده‌تر شدن وضعیت معرفتی مردان، نسبت به تغییرات واقع‌شده در عرصه عمومی و سپهر خصوصی و دو-جنسی/جنسیتی شدن آن شده است.

مردان خود را خارج از دایره جنسیت می‌دانند. از نگاه مردانه جنسیت مفهومی زنانه است. ایریگاری در توضیح این وضعیت بیان می‌کند که از منظر مردان تنها یک جنس

1 . Crisis of interest formation

2 .Connell

3 .Arendell

4 . Kimmel





وجود دارد و آن مردانگی است که خود را از طریق «دیگری»<sup>۱</sup> بیان می‌کند. به عبارت دیگر تنها مردان شخص هستند و هیچ نوع جنسیتی جز زنانگی وجود ندارد: جنسیت شاخص زبان‌شناسانه تقابل سیاسی میان جنس‌هاست. جنسیت اغلب به صورت صیغه مفرد استفاده می‌شود چراکه به واقع دو جنسیت وجود ندارد بلکه تنها یک جنسیت وجود دارد: زنانگی. مردانگی جنسیت نیست. چراکه مردانگی، مردانگی نیست؛ بلکه امری کلی است (باتلر، ۱۳۸۵: ۶۱ و ۶۸) که با وجود دیگری نمایان می‌شود. دیگری در این عرصه تنها در موقعیت نمایاندن امر کلی مردانگی استفاده می‌شود و به همین جهت با خصوصیات انتسابی، امتیازات اعطاشده و در سلسله‌مراتب، شناخته و شناسانده می‌شود. در وضعیتی که این دیگری (زنان) صاحب هویت مستقل و در حال خروج از سایه تعریف‌شده توسط مردانگی است (قاسمی، عرب‌خراسانی و ربانی خوراسگانی، ۱۳۹۷)، هویت مردان دچار اختلال و معنای زندگی مردانه نیز دچار تغییرات عمیق شده است.

باقی ماندن مردان در وضعیت معرفتی پیشین در برخورد نزدیک با زنان که تا پیش‌ازین هویت خود در تقابل با او تعریف می‌کردند (گیدنز، ۱۳۸۶؛ ۲۰۳؛ بوردیو، ۲۰۱۰: ۳۴؛ باتلر، ۱۳۸: ۶۱-۶۸؛ لوانت و ویلیامز<sup>۲</sup>، ۲۰۰۹: ۵۸۸؛ میلر<sup>۳</sup>، ۲۰۰۹: ۱۱۵)، سبب غافلگیری مردان در روابط صمیمانه‌ای چون ازدواج شده است. کونتز وضعیت تغییر یافته زنان را با عنوان زن جدید<sup>۴</sup> معرفی می‌کند (کونتز، ۱۳۸۷: ۳۱۰) و آن را در مقابل مردانگی سنتی قرار می‌دهد. تغییر درک نشده و برسیمت شناخته‌نشده در دیگری (زنان) سبب ایجاد تصویر هویتی مغشوش و بحران هویتی مردان شده است (کانل<sup>۵</sup>، ۱۹۹۵؛ گیدنز<sup>۶</sup>، ۱۹۹۲: ۵۸؛ گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۷۷؛ سگالن، ۱۳۸۸: ۲۸۶). این

1. The Other  
2. Levant & Williams  
3. Miller, 2009  
4. New woman  
5. Connel  
6. Giddens

وضعیت نیاز به مطالعه جدی در خصوص مردان و دریافت آنان از خود، زنان، آغاز و گسست زندگی خانوادگی را ضروری می‌نمایاند. این دریافت ریشه در سه مؤلفه دارد: نهاد خانواده در موقعیت دیرپا و کم تمایل به تغییر و مقاوم در برابر تحولات مدرن؛ تحولات هویتی زنان که در تحولات مفهومی جنسیت ریشه دارد و در نهایت شخص مرد به‌عنوان سوژه تعبیر کننده و معنا ساز از مجموعه دو عامل پیش گفته. دیالکتیک میان این مؤلفه‌ها فهم مردان مشارکت‌کننده این پژوهش را از زندگی خانوادگی و از هم گسست آن می‌سازد.

### مرور پژوهشی

پژوهش‌های موردبررسی در این بخش در سه دسته‌بندی که به‌طور غیرمستقیم به فهم مردانه از ازدواج و جدایی اشاره داشته‌اند، موردبررسی قرار می‌گیرند.

جمشیدیها، صادقی فسایی و لولاآور (۱۳۹۲) در مقایسه خانواده سنتی و مدرن از منظر جنسیتی در پی توضیح پاسخگویان مرد به تأثیر مدرنیته بر نهاد خانواده اشاره دارند: «پاسخگویان مرد دیدگاه دوگانه و تا حدی متناقض‌نما به خانواده مدرن و ویژگی‌های آن دارند. اگرچه به لحاظ اجتماعی و تغییر فضاهای گفتمانی ظرفیت‌های ذهنی جدیدی برای پذیرش ویژگی‌های خانواده مدرن در افراد ایجاد شده است، نپذیرفتن برخی از این مختصات به دلیل عوارض ناخوشایندی است که بر آن مترتب می‌گردد. مسائلی چون بروز تناقض در نقش‌ها، به چالش کشیدن اقتدار مردانه، اختلال در روابط و فروگذاری امر خانه‌داری، مادری و همسری از سوی زنان باعث می‌شود رویکرد مدرن شدن خانواده از سوی مردان با تناقضات جدی همراه گردد. قرار گرفتن در وضعیت تعارض پدیده‌ای است که اکثر پاسخ‌های مردانه به این پرسش و سایر سؤالات این پژوهش صریحاً یا تلویحاً مورد اشاره قرار گرفته است به نظر می‌رسد باقی ماندن در شرایط سنت و اقدام به گزینش از میان ویژگی‌های مدرن از منظر آقایان شرایط پایدارتر و



مطلوب‌تری جهت تداوم زندگی خانوادگی فراهم می‌نماید. از منظر آنان وضعیت جدید به تزلزل و بی‌ثباتی موقعیت مردان در خانواده منجر شده و هویت تثبیت‌شده آنان را به چالش کشیده است». این در حالی است که در مقایسه خانواده سنتی و مدرن از منظر جنسیتی پاسخگویان زن به تأثیر مدرنیته بر نهاد خانواده اشاره دارند: «زنان، به‌ویژه زنان جوان با اتخاذ مواضع تقریباً ضد سنتی موقعیت خود را بما مادران سنتی خود کاملاً متفاوت ارزیابی کرده و خانواده امروز را دارای ویژگی‌هایی چون استقلال، عاملیت فردی، افقی شدن هرم قدرت، دگرگونی نقش‌های سنتی زن و شوهر، فردی شدن روابط درون خانواده و تأکید بر خواسته‌های شخصی، دموکراتیک شدن روابط و آزادی‌طلبی توصیف می‌نمایند. آن‌ها مخالفت صریح و قاطعانه خود را با ساختار سنتی خانواده مبتنی بر پدرسالاری و حاکمیت ظالمانه مرد، سلطه‌پذیری و گذشت و ایثارگری زن (مادر)، تحمل اجباری (سوختن و ساختن) در جهت حفظ دوام و پایداری خانواده و توجیهات مذهبی آن‌ها اعلام نموده و در ادامه بر عاملیت خویش به‌عنوان فاعل آزاد، خودمختار، انتخاب‌گر و مستقل تأکید می‌ورزند» (جمشیدیها، صادقی‌فسایی، لولاآور، ۱۳۹۲: ۱۹۲).

باستانی، گلزاری و روشنی (۱۳۸۹) در بررسی طلاق عاطفی به نکاتی در خصوص نگاه مردانه به ازدواج اشاره دارند: «مردان اغلب در طول زندگی خود مادر و خواهران خود را به‌عنوان زن می‌شناسند. آنان شناخت روشنی از زن به‌عنوان همسر ندارند؛ نیازها و انتظارات آن‌ها را نمی‌دانند و شیوه‌های ارتباط با آن‌ها را نمی‌شناسند: در نتیجه در برقراری ارتباط با او دچار مشکل می‌شوند. از سوی دیگر عدم شناخت زن و مرد باعث می‌شود همسران برداشتی نادرست از رفتار و گفتار یکدیگر داشته باشند و به‌این‌ترتیب با ایجاد اختلال در فهم متقابل زمینه‌ساز مشکل در رابطه می‌شود» (باستانی، گلزاری و روشنی، ۱۳۸۹: ۱۶-۱۷).

چابکی (۱۳۹۲) در مطالعه بین نسلی رابطه نگرش به طلاق و کارکردهای خانواده در زنان شهر تهران به این نتیجه رسیده است که درحالی که زنان بیش از پیش خواهان برابری نقش و مسئولیت‌های خانوادگی از طریق مشارکت مردان در انجام امور خانه هستند، نظام ارزشی مردان جز در موارد استثنا همچنان مبتنی بر باورهای گذشته در خصوص نقش‌ها قرار دارد و بر مبنای همین باورها بیشتر آن‌ها خود را جنس برتر دانسته و زن را پست‌تر و پایین‌تر از خود می‌دانند. این تفاوت‌های نگرشی ممکن است در ابتدای ازدواج خیلی مهم جلوه نکند اما به تدریج که تفاوت‌ها به تضادهای ارزشی تبدیل می‌شود، درنهایت ریسک طلاق را بالا می‌برد؛ زیرا منشأ بسیاری از ناسازگاری می‌شوند (چابکی، ۱۳۹۲: ۱۶۹). چابکی به درستی به تأثیر بر تفاوت نگرشی زنان و مردان در محتوای زندگی خانوادگی و مهم‌تر از آن تغییر یک جنس و بی‌ا کم تغییر جنس دیگر اشاره دارد. تضاد این تغییر- بی‌ا کم تغییری در زندگی خانوادگی به تدریج جزئیات زندگی را هم درگیر کرده و قرار زندگی را از بین می‌برد.

سارا مارتین<sup>۱</sup> (۱۹۷۷) در بحث مربوط به تفاوت‌های جنسیتی در خصوص جدایی و عوامل زمینه‌ساز آن اشاره دارد: «زوجین معمولاً دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی درباره یک مسئله یا عامل طلاق مطرح می‌کنند» (مارتین، ۱۹۷۷: ۲۲). بیشترین اختلاف میان زنان و مردان آن است که مردان بر عوامل بیرون از رابطه اشاره دارند (از دست دادن شغل یا جابجایی شغلی) {درحالی که} زنان بیشتر بر مسائل {درون خانواده} مانند خیانت تأکید دارند (همان، ۲۱).

هویت، وسترن و باکستر<sup>۲</sup> (۲۰۰۶) در بررسی نیم‌رخ اجتماعی آغازگران طلاق به تفاوت زنان و مردان در بحث جدایی اشاره دارد: «زنان و مردان در تجربه و درک ازدواج و طلاق با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. مردان به احتمال بیشتری طرف بی‌خبر و غافلگیر ماجرای جدایی هستند. فرایند همراه با جدایی زناشویی که از سمت زنان آغاز می‌شود با

<sup>۱</sup>. Martin

<sup>۲</sup>. Hewitt, B, Western, M & Baxter, J



آغاز این فرایند از سمت مردان تفاوت دارد. از آنجاکه زنان و مردان منابع متفاوتی را وارد ازواج می‌کنند، پس از طلاق نیز مسائل متفاوتی را تجربه می‌کنند (هویت، وسترن و باکستر، ۲۰۰۶: ۱۱۶۵). { از آنجاکه } مردان و زنان تجربیات متفاوتی از ازدواج و زندگی خانوادگی دارند، مکانیسم‌های منتهی به طلاق در خصوص تأثیر بر آغازکنندگی زنان و مردان { نیز } تأثیر متفاوتی دارد (همان، ۱۱۶۶). زنان به دلیل ویژگی‌های خاص خود و همسرشان تقاضای طلاق می‌کنند اما مردان تنها شرایط خودشان را مدنظر دارند» (همان، ۱۱۷۵).

مطالعات انجام‌شده در این حوزه بیانگر آن است که مسئله تفاوت‌های جنسیتی در مقوله ازدواج و جدایی مورد توجه پژوهش‌های پیشین قرار گرفته است. نکته قابل توجه آنکه پژوهش‌های پیشین در مرحله آشکار شدن تفاوت‌های جنسیتی متوقف مانده‌اند و بررسی تأثیر آن در ازدواج و جدایی را پی نگرفته‌اند؛ مرحله‌ای که پژوهش حاضر در بررسی اختصاصی خود با وجود کمبود مطالعات نظری در این حوزه، به آن ورود کرده است. جایگاه پژوهش حاضر در نقشه پیشینه تمرکز بر مردان و نگاه، رویکرد و فهم آنان در خصوص ازدواج و جدایی است. زندگی خانوادگی به‌عنوان موقعیت و جایگاهی است که حائز و واجد تعبیر و تفسیر خاص جنسیتی و مردانه است. بررسی این نگاه می‌تواند امکان مقایسه رویکرد مردانه با رویکرد و نظر زنانه را فراهم آورده و حوزه‌های مولد اختلاف و تنش در زندگی خانوادگی را روشن و امکان مدیریت آن را فراهم آورد.

روش

پژوهش حاضر، مطالعه‌ای کیفی در پی فرایند معنایابی مردان با تجربه ازدواج و جدایی از حیات خانوادگی است. روش منتخب نظریه داده‌بنیاد و رویکرد مورد استفاده، رویکرد سیستماتیک اشتراوس و کوربین است. میدان مطالعه این پژوهش مردان ساکن شهر تهران هستند که تجربه حداقل یک‌بار ازدواج و جدایی را داشته‌اند. شیوه گردآوری داده‌ها در این پژوهش مصاحبه بوده است. در روش سیستماتیک گردآوری از مصاحبه ساختار

نیافته آغاز و با مصاحبه نیمه ساخت یافته ادامه پیدا می کند ( Charmez, 2006: 127, ) (318).

نمونه گیری در این روش از نوع هدفمند، نظری، از اقسام نمونه گیری متوالی و بر اساس قاعده انتخاب تدریجی است. محمدپور به نقل از اشتراوس و کوربین (۲۰۰۸) این نوع نمونه گیری را خاص روش داده بنیاد و باهدف «واکاوی دامنه بعدی شرایط متفاوت که در امتداد با آن ویژگی های مفاهیم نیز تفاوت می کند» تعریف می کند. (محمدپور، ۱۳۸۲: ص ۴۱) پایه این نمونه گیری مفاهیم هستند نه افراد (اشتراوس و کوربین، ۲۰۰۶: ۱۳۹۴). نمونه گیری با اشباع پایان می یابد اما اشباع نقطه پایان تحقیق نیست بلکه نشانگر آن است که محقق تمامی ابعاد و خصیصه های یک مقوله کامل کرده و می تواند به سراغ مقوله بعدی رود (مورس<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷). مقوله ها زمانی اشباع می شوند که داده ها بینش نظری و ویژگی جدیدی را برای مقوله ها آشکار نکند (چارمز<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶: ۱۱۳). تحلیل داده های حاصل از مصاحبه با مشارکت کنندگان در طی سه مرحله کدگذاری هم زمان باز، محوری و انتخابی<sup>۳</sup> صورت گرفت. نخست تمامی متن مصاحبه شکسته و مفاهیم اولیه حاصل از آن در جدولی یادداشت شد (کدگذاری باز). سپس مجموعه مفاهیم با توجه به الگوی مفهومی و ارتباطی ظاهر شونده در الگوی پارادایمی قرار گرفتند (کدگذاری محوری). انباشت این مفاهیم در جریان پیش رونده مصاحبه با مشارکت کنندگان به کدگذاری نظری یا انتخابی به سمت ظهور پدیده (کدگذاری نظری یا انتخابی) محوری حرکت کرد (Corbin & Strauss: 2008: 201-203). نحوه تعلق مفاهیم در مدل نظری رویکرد سیستماتیک اشتراوس و کوربین با توجه به سؤالات ذیل بوده است. مفاهیم و مقوله های پاسخ دهنده به چرا و چگونه در بخش شرایط علی، مفاهیم و مقوله های پاسخ دهنده به عواملی که مربوط به فرد و شرایط او می شود در بخش شرایط زمینه ای، مفاهیم و مقولاتی که فرد تحت تأثیر آن قرار داشته و اراده او

<sup>۱</sup>. Morse

<sup>۲</sup>. Charmez

<sup>۳</sup>. Open coding, axial coding & theoretical coding



چندان تأثیری بر تغییر آن ندارد، در بخش عوامل مداخله‌گر قرار می‌گیرند (اشتراوس و کوربین، ۱۳۹۵: ۱۵۷-۱۵۳). این مجموعه سبب تولد مقوله هسته می‌شود. مقوله هسته یا پدیده مرکزی انتزاعی‌ترین مفهوم حاصل از مفاهیم پیش‌گفته است که قابلیت معنا دهی به مجموعه شرایط از پیش‌گفته را دارد. (همان: ۱۶۸). پس از ظهور مقوله هسته بخش پارادایمی استراتژی‌ها (کنش - واکنش<sup>۱</sup>) و درنهایت پیامد حاصل از این استراتژی‌ها مقوله دهی می‌شود.

در این پژوهش جامعه آماری کلیه مردان دارای تجربه حداقل یک‌بار ازدواج و جدایی ساکن شهر تهران هستند. تجربه تأهل و جدایی در این افراد سه نوع تجربه ویژه را برای این افراد رقم می‌زند که در جریان گفتگو هسته‌های اصلی تعارض ناشی از جنسیت را مشخص می‌کند. مردان در توضیح تصورات خود پیش از ازدواج، در ضمن تأهل و پس از جدایی و همچنین برداشت و گزارش خود این مراحل در مورد همسرانشان به حوزه‌های تعارض اشاره داشتند. تفاوت این افراد با افرادی که همچنان با در زندگی تأهلی قرار دارند، امکان گزارش از سه مرحله زندگی است. بعلاوه آنکه تجربه جدایی و گسست آنان را صاحب تجربه ویژه‌ای می‌کند که با رعایت شرایط (پادآوری‌های هیجانی و عاطفی) می‌توان گزارشی وابسته به جنسیت از آن استخراج کرد. به جهت آنکه از نتایج این پژوهش می‌توان به حوزه‌های تنش‌زای زندگی تأهلی دست یافت، این تجربه سه‌گانه می‌تواند اشاره‌ای از جانب افرادی که درک زیسته از آن دارد ارائه دهد.

تعداد مشارکت‌کنندگان تا مرحله اشباع ۲۳ نفر بوده است. مصاحبه با جلب رضایت مشارکت‌کنندگان و در میانگین زمانی ۶۰ دقیقه انجام شد. پس از انجام مصاحبه فایل صوتی تبدیل به متن شده و مراحل کدگذاری باز، محوری و گزینشی و یادداشت تحلیلی انجام شد.

<sup>۱</sup> .Action/interaction

این مطالعه برای تأمین اعتبار مبنی بر آنکه محقق همان چیزی را می‌بیند که با واقعیت تجربی منطبق است و نیز برای دیگران آشکار است از استراتژی «کنترل توسط مشارکت‌کنندگان» استفاده و به دنبال مطلوبیت بازنمایی مفاهیم و مضامین به‌دست‌آمده از منظر مشارکت‌کنندگان بوده است. در واقع پس از رسیدن به مرحله کدگذاری نهایی جهت قرار دادن مفاهیم در الگوی نظری، نتایج حاصل در اختیار مشارکت‌کنندگان قرار گرفت و از آن‌ها خواسته شد دریافت خود را ابراز نمایند تا وجه اطمینان‌پذیری اعتبار کیفی تأمین شود. همچنین در راستای معیار باورپذیری این پژوهش از استراتژی «گفتگو با هم‌تایان» استفاده شده است. به آن معنا که در گفت‌و شنود مستمر با افراد صاحب‌نظر و علاقه‌مند به پژوهش، تلاش شد یافته‌های پژوهش مورد بحث و نقاط کور پدیده مورد مطالعه روشن و حساسیت‌های مفهومی برآمده از آن مجدداً پیگیری شد. به این ترتیب تلاش شد در نگاه جامع به بررسی فرایند شکل‌گیری معنای زندگی از منظر مردان با تجربه ازدواج و جدایی پرداخته شود.





### یافته‌های پژوهش مشخصات مشارکت‌کنندگان

ردیف	تعداد	شغل	مدت زندگی	تعداد تجربه جدایی	سر	سن	تحصیلات	شغل	مدت زندگی	تعداد تجربه جدایی	سر	سن	تحصیلات	شغل	مدت زندگی	تعداد تجربه جدایی
۱	۳۶	دانشجو بیمه	۶	۱	۱۳	۲۸	کاردانی ناتمام	کارمند	۲	۱	۱	۲	کارمند	بیمه‌گذار	۶	۱
۲	۳۰	دکترای جامعه‌شناختی	۲	۱	۱۴	۳۴	کاردانی	دکوراتور	۴	۱	۱	۴	دکوراتور	مدرس	۲	۱
۳	۳۰	تحصیلات حوزوی	۱۱ ماه	۱	۱۵	۳۸	کارشناس ارشد	دکوراتور	۶	۱	۱	۶	دکوراتور	پژوهشگر	۱۱ ماه	۱
۴	۳۰	دیپلم ردی	۶ ماه	۱	۱۶	۵۵	دیپلم	راننده	۳۰	۱	۱	۳۰	راننده	نظامی	۶ ماه	۱
۵	۲۹	تحصیلات حوزوی	۶ سال	۱	۱۷	۳۴	کارشناسی	کارمند	۴	۱	۱	۴	کارمند	پژوهشگر	۶ سال	۱
۶	۳۰	کارشناس ارشد	۳	۱	۱۸	۳۲	کارشناسی	خبرنگار	۲	۱	۱	۲	خبرنگار	کارمند	۳	۱
۷	۳۳	کارشناس ارتباطات	۶	۱	۱۹	۳۰	در حال تحصیل	نویسنده	۲	۱	۱	۲	نویسنده	خبرنگار	۶	۱
۸	۲۸	کاردانی	۸	۲	۲۰	۴۰	لیسانس	آزاد	۴	۱	۱	۴	آزاد	کارمند	۸	۲
۹	۲۹	کارشناس عمران	۴	۱	۲۱	۳۵	کارشناس ارشد	گوینده	۳	۱	۱	۳	گوینده	آزاد	۴	۱
۱۰	۲۸	تحصیلات حوزوی	۶	۱	۲۲	۳۸	دیپلم ردی	آزاد	۱۰	۱	۱	۱۰	آزاد	پژوهشگر	۶	۱
۱۱	۴۷	دیپلم ردی	۲۲	۱	۲۳	۳۴	کارشناس متالیک	مدرس	۶	۱	۱	۶	مدرس	کاپینت ساز	۲۲	۱
۱۲	۳۴	کارشناس شیمی	۵	۱										کارمند	۵	۱

### یافته‌های پژوهش

یافته‌های حاصل از گفتگو با مشارکت‌کنندگان این پژوهش در باب فهم مردانه از معنای جدایی بیانگر مقوله هسته «گسست رشته‌های انحصار» است. مقوله هسته پرتکرارترین مفهوم در تمامی بخش‌های پژوهش و واجد شرایطی است که به کل یافته‌ها

معنا می‌دهد. این مفهوم پس از انجام فرایند تحلیل در مراحل سه‌گانه کدگذاری باز، محوری و انتخابی به دست می‌آید.

زندگی در نگاه مردانه عرصه انحصاری است که وضعیت زیستی، امتیازات حقوقی و حمایت‌های اجتماعی - فرهنگی برای آنان به ارمغان آورده است. این باور آن‌چنان بدیهی است که مردان براین اساس برنامه و داستان زندگی خود را ترتیب می‌دهند. بداهت این باور به جهت ریشه عمیق آن در ذهن مردان و به میزانی است که طرح‌واره معنای زندگی خود را بر اساس آن صورت می‌دهند. انحصار عرصه‌های عمومی و خصوصی به مردان این امتیاز را می‌دهد که به‌عنوان صاحبان عرصه عمومی و سپهر خصوصی، زندگی را نه تنها برای خود بلکه برای زنان نیز معنا کنند. معنابخشی به زندگی زنان هسته مفهومی مهم و نوعی تکلیف مردانه محسوب می‌شود از آن‌جهت که اهمیت همسر/شوهر و ازدواج کردن برای زنان را می‌دانند. از این‌روست که زنان به دلیل نیاز هویتی به مردان، در نظر آنان خمیره‌های نقش‌پذیری هستند که مطابق میل آن‌ها شکل و قالب می‌پذیرند. جنبه دیگر انحصار مردانه تصاحب عرصه ازدواج است. این امر تا آنجاست که آنان همسر و خانواده همسر را در تناسب با خواست و سلیقه خود از خانواده تعریف کرده و می‌خواهند. از دست رفتن تدریجی عرصه‌های انحصاری هویت‌بخش مردانه در پی تغییراتی در فضای زیست سنتی (که مدافع این انحصار است) و تحولات هویتی و نقشی زنان، سبب سست شدن انحصار مردان در آن‌ها شده است. این امر موجب تعارض شناختی در تصور پیشین از زندگی خانوادگی و درک زیسته مردان از آن می‌شود. در مشارکت‌کنندگان این پژوهش این تعارض به ازهم‌گسست ازدواج ختم شده است. فرایند این رخداد به شرح زیر قابل بررسی است:

شرایط علی: شرایط علی در مدل نظری اشتراوس و کوربین در پاسخ به سؤالات چرا و چگونه اشاره می‌کند. باید توجه داشت اگرچه پدیده مرکزی در این روش پژوهش پس از



تراکم مقولات و مفاهیم در سیر مطالعات ظاهر می‌شود (همان، ۱۶۹)<sup>۱</sup> اما توضیح مدل نظری با توجه به پدیده مرکزی و در جهت تبیین آن رخ می‌دهد. در توضیح شرایط علی باید توجه داشت مفاهیمی توضیح داده می‌شوند که پدیده گسست رشته‌های انحصار را تبیین کنند. اگرچه شرایط علی به‌نوعی «مقدمه» توضیح پدیده مرکزی و فهم مردان از ازدواج و جدایی است، اما از مهم‌ترین آن‌هاست؛ از آن‌رو که اگر این شرایط و وضعیت شکل‌گیری خاص آن (در پژوهش حاضر) رخ ندهند اصولاً ازدواجی و جدایی شکل نمی‌گیرد که فهم مردانه از آن مورد مطالعه قرار گیرد.

«ازدواج بحرانی» به معنای شرایطی است که ازدواج به هر دلیلی غیر از فهم اصیل از ازدواج و درخواست شخص صورت گیرد. به نظر می‌رسد فرد آماده ازدواج که معمولاً انسان عاقل و بالغی فرض می‌شود قادر باشد به دلایلی قابل قبول ازدواج کند. هر دلیلی غیر از آن، شرایطی را رقم می‌زند که به ازدواج بحرانی و پیامدهای غیرقابل اجتناب آن منجر می‌شود. این شرایط بستری متشنج در روابط خانوادگی پدید می‌آورد که اغلب به جدایی ختم می‌شود. مسیر ارتباط میان شرایط بحرانی ازدواج و جدایی متنوع است چراکه وقوع این شرایط در اساس ارتباط و همچنین در استقامت هسته‌های اصلی نگه‌دارنده ارتباط طولانی مدت که لازمه ازدواج است، وقفه و خلل ایجاد می‌کند.

رابطه انسانی و به‌ویژه روابط طولانی مدتی که درگیر کیفیات سخت‌سنجشی چون عاطفه می‌باشند نیازمند بستری هستند که در آن فرد ورود مطمئن و منطقی داشته باشد. اتفاقاتی چون مجبور شدن به ازدواج با شخصی که مورد پذیرش مرد نیست و تمایلی به این پیوند ندارد، او را در شرایطی قرار می‌دهد که همواره احساس کند استقلال و اراده او در تصمیم‌گیری در نظر گرفته نشده و او می‌توانسته انتخابی غیر از همسر فعلی خود داشته باشد. این تصور مداوم باعث می‌شود مرد نتواند به داشته‌های موجود توجه و نسبت به مدیریت شرایط حال حاضرش اقدام کند. حضور دائمی این ندای ذهنی سبب

<sup>۱</sup>.Emerge

می‌شود فرد مسائل و مشکلاتی را که شاید معمول زندگی‌های دیگر نیز باشد به نحو شدیدتری تعبیر کرده و نسبت به آن‌ها عکس‌العمل‌های نامتناسبی نشان دهد. اینکه در میان زوج‌هایی که در شرایط مشابه وارد ازدواج شده و همچنان به زندگی ادامه می‌دهند وضعیت به چه گونه‌ای است، نیازمند بحث جداگانه‌ای است، اما به نظر می‌رسد ورود بی‌قرار و آگاهی از این بی‌قراری، ارتباط زن و مرد را به سمت ناخوشایندی‌های جدی در زندگی سوق می‌دهد.

کد ۹: من سه بار خواستگاری‌اش رفتم. خب یعنی سه بار به فاصله شش هفته ماه خواستگاری رفتم. از این سه بار، دو بارش من ایشون رو رد کردم. خب منتها حالا به خاطر اصراری که از جانب خانواده بود باز خواستگاری می‌رفتم. این داستانی شد که استارت این رابطه زده شد.

کد ۲۰: مادرم به جهت تجربه ازدواج برادر بزرگم که خودش انتخاب کرده بود و خانم بی‌حجاب بود، خودش رفت خواستگاری و منو در عمل انجام‌شده قرار داد. من از زنم راضی بودم اما وقتی مشکلاتی پیش می‌اومد همه‌اش فکر می‌کردم که آگه مادرم نظر منو خواسته بود می‌تونستم با خانم دیگه‌ای که خودم انتخاب می‌کردم ازدواج کنم و بعد دیگه مشکلات و اختلافات می‌شد نتیجه انتخاب خودم.

دسته دیگری از این شرایط بحرانی وابسته به شرایط ساختاری و در حیطه سنت، عرف و فرهنگ است و فرد ممکن است پس از ورود به نهاد خانواده به بحرانی بودن شرایط ورود خود آگاه شود. از این شرایط می‌توان به پایین بودن سن ازدواج و یا قرار گرفتن در دور رقابت با دیگرانی که ازدواج کرده‌اند و همچنین گذشتن از سن معمول ازدواج اشاره کرد. این شرایط سبب می‌شود فرد پس از ورود به ازدواج خود را ناتوان از مدیریت زندگی خانوادگی و نامتناسب با نقش‌های وابسته به آن بباید. احساس عدم‌کفایت یا از دست رفتن فرصت‌های پیشرفت، به جهت پشامد ازدواج، نیز پیامدهای پیش‌گفته



شامل برهم خوردن آرامش لازم برای زندگی یا بزرگنمایی مشکلات معمول زندگی‌های تأهلی در پی دارد.

کد ۱۲: صادقانه باید بگم که من ایشونو به‌عنوان همسر انتخاب نکرده بودم. مدت یکی دو ماهی رابطه من صمیمی‌تر از دختردایی و پسرعمه بود خانواده فکر کردن عشق و عاشقیه. خانواده اعلام کردن که ما ایشون برای شما خواستگاری کردیم و شاید اگر من عقل الاثو داشتم رد می‌کردم؛ اما اونموقع من هیجده سالم بود و نظر منفی نسبت به ایشون نداشتم.

کد ۱۱: صادقانه بگم جوی تو فامیل بود، خیلی هم ناجور که همه می‌خواستن یه عروسی پیدا کنن که خوشگل باشه. چند تا پسر بودیم تو فامیل همه دنبال خواستگاری بودیم. همه دنبال این بودن که خوشگل باشه خوش‌هیكل باشه. ما هم دقیقاً هم خواهر بزرگم هم مادرم هم خودم. من از بیست‌سالگی دنبال ازدواج بودم و دیگه داشت ۲۸ سالم می‌شد. دیگه داشت دیر می‌شد. ظاهرشو دیدیم و پسندیدیم.

از دیگر موارد مهم مربوط به این حیطه ساختاری فشار هنجاری و الزامی ازدواج با زنی است که پیش از ازدواج با او رابطه جنسی برقرار شده است. اگرچه این امر نشانگر حس مسئولیت و تعهد مرد در برابر زن است اما این واکنش مثبت زمانی که در تعارض ناشی از تصور فرد از ازدواج و زندگی خانوادگی و حقیقت زندگی مشترک برآمده از تجربه زیسته او قرار می‌گیرد ارزش خود را از دست داده و تبدیل به بزرگ‌ترین اشتباه فرد می‌شود. این بزرگنمایی سبب می‌شود فرد خود را ناتوان از ادامه زندگی با چنان زنی و با چنان سابقه‌ای بیابد.

کد ۷: یکی از مشکلات این بود که چون رابطه جنسی داشتیم تو اون موقعیت زمانی، من تصورم این بود که من قطعاً باید با ایشون ازدواج کنم. احساس می‌کردم نمی‌شد از این قضیه خارج شد.

کد ۸: ... تا اینکه رابطه جنسی برقرار کردیم و باعث شد همه چی خراب بشه. این مشکل که پیش اومد مجبور شدیم دیگه با هم عقد کنیم. چون دیگه دوشیزه نبود.

«خودمحوری صاحب عرصه» دیگر مؤلفه معنا بخش مردانه در ارتباط با گسست رشته‌های انحصار است. خودمحوری صاحب عرصه به معنای آن است که مردان در مسیر هویت‌یابی و جامعه‌پذیری خود را محور امور در عرصه عمومی و خصوصی می‌دانند (لوید، ۱۳۸۷؛ کونتز، ۱۳۸۷). این امر سبب این تصور در ذهن مردانه است که روال امور مطابق خواست آنان تنظیم شده است. نخستین مؤلفه مربوط به این مفهوم موقعیت «جنسیت خاموش» است. بی‌توجهی به تفاوت زن و مرد و خود را محور امور دانستن سبب می‌شود مردان همسران خود را شبیه مادر یا خواهر خود تصور کنند و از نیازهای خاص همسران آنها غفلت کنند. این بی‌تصور است که در آن مردان زنان را به‌عنوان «خمیره خام آماده نقش‌گیری» تصویر کرده و آنان را به‌عنوان فردی برای خود بخواهند. نتیجه این امر زن را به دیگری بی‌داستان، بی‌نیاز و در خدمت تبدیل می‌کند. ذهن مردانه بازنمایی از «همه‌انگاری ذهن کل‌نگر» است که همه‌کس را مطابق میل یا در خدمت خود می‌خواهد. این امر سبب می‌شود مردان «ناتوان از نقش‌گیری» بوده و نتوانند با حسی از همدلی خود را جای همسر قرار داده و خواسته‌های او را درک کنند؛ آنچه به‌اشتباه از جانب مردان انتظار حدس زدن نیازهای زنان از جانب آنها خوانده می‌شود.

کد ۱۱: «اینو من یادم نره بگم. شما گفتید چه چیزهای باید یاد بدن؟ من الان بعد از ۴۹ سال زندگی، یکی دو سالی که تو تلگرام بودم می‌بینم کانال‌های خوبی هست در مورد زندگی. چی یاد گرفتید؟ مثلاً به‌غیر از مسائل (جنسی) خیلی مردها رو ترغیب می‌کنه که برید منت زن تون بکشید. با توجه به اینکه همسر شما مقصر صد در صد هست اما شما برید نازش بکشید دسته‌گل ببرید. مثلاً می‌گه که برو اصلاً کاری بهت ندارم اصلاً هم نمی‌خواهت. در صورتی که این نیست. ته دلش یه چیز دیگه است. در صورتی که ما این



چیزها رو می‌شنفتیم می‌گفتیم خب گفته برو دیگه تموم شد. من اینارو قبول دارم که اگر این اتفاق‌ها می‌افتاد یک‌کم زندگی از حالت تلخی کمتر می‌شد. یک‌کمی»  
 کد ۱۷: «من خیلی چیزها رو سرسری گرفته بودم. شاید چون شنیده بودم که دختر به خمیره تو دستت. درست میشه. هر طوری خودت بخوای شکل می‌دی؛ اما این دیگه لحاظ نکرده بودم که سی سال عمر کرده. دیگه به چیزهایی براش رویه شده. دیگه نمی‌تونم تغییرشون بدم»

کد ۸: «میشه به من بگید وقتی در جمع مردها هستید در مورد خانم‌ها چی می‌گید؟ تا حالا پیش نیامده. ما در مورد زندگی و همسرامون با هم حرف نمی‌زنیم. پس این تصور که مردها از زن‌ها دارند از کجا میاد؟ تصویری نیست. تصویری به اون صورت نیست. نه تصویری ندارن»

شرایط مداخله‌گر: این شرایط ساختارهایی هستند که فرد کمتر قدرتی در اختیار استفاده یا رد آن دارد. اگرچه فرد محدودی از اختیار را در هر ساختاری دارد اما در این حوزه تنها قادر است در فضایی محدود و با قواعد ناشی از ساختار بازی کند ولی در حقیقت در آن شرایط «واقع» شده است. در این شرایط فرد تنها اجازه ایفای نقش دارد و نمی‌تواند در آن شرایط تغییر چشمگیری ایجاد کند. در شرایط ساختاری که در پاسخ به پرسش چگونه و چرا<sup>۱</sup> صورت‌بندی می‌شود (Corbin & Strauss: 2008: 201)، خانواده نهادی دیرپاست که در طی زمان‌های گذشته قواعد و قوانین خاص خود را ایجاد کرده و هویت مستقل این نهاد را سنت تأیید و محافظت کرده است. اگرچه تغییر فضای حاضر به سمت مدرنیته و طرد قوانین سنتی میل کرده است، اما نهاد خانواده همچنان در بستر سنت زنده است. به این ترتیب است که در تصادم میان کنشگر فعالی که داوطلب ورود به این نهاد سنتی است، سنت غالب و «بلعنده» است. ابزار این بلع خانواده و جامعه‌ای است که فرد را در شرایطی قرار می‌دهد که بتواند سیطره خود را بر او ادامه

<sup>۱</sup>. Why and How

دهد. تجویز ازدواج در سنین پایین، تصمیم‌گیری به‌جای عاملان جوان و مدیریت زوج نوپا با توجیه بی‌تجربگی و وابستگی اقتصادی از آن جمله است. این امر سبب می‌شود ازدواج از امری نیازمند تفکر و انتخاب، به امری شدنی و بی‌نیاز از تصمیم‌گیری بدل شود.

کد: ۹: «پس چطور شما راضی شدید؟ به خاطر اصرار بابا بود دیگه. اگر شما توی خونه برید که فقط با پدر و مادرتون در ارتباط باشی... دد خب یعنی... من بچه آخر بودم و برادر و خواهر من ازدواج کرده بودن. چطوری بگم شده یکی از شما یه چیزی بخواد و شما نخوای انجام بدی، بگه حالا تو بکن! حالا تو انجام بده! چیزی نمیشه که! بین من تجربه‌اش داشتم! من پدرم قاضی بود. وکیل بود. زیر بار نمی‌رفت. می‌گفت شما اشتباه می‌کنی! تجربه نداری! نمی‌دونی! یک سال و نیم خیلی زمانی زیادی هست همین طوری هی به شما بگن حالا تو بکن حالا تو...»

کد ۶: «از یک طرف خانواده ما مشتاق بود که این وصلت سر بگیره چون من از هر کس یه ایرادی می‌گرفتم فکر می‌کردن یه مشکلی هست... خلاصه از من و دختره انکار از خانواده‌ها اصرار... دوباره خانواده‌ها وساطت کردند... دوباره مادرشون از طریق خاله‌شون پیغام فرستادند به خواهرم که برادرتون چرا سرد برخورد می‌کنه... پدرشون گفتن نگران نباشید وقتی برید تو خونه کم‌کم حل میشه»

در این فضا ازدواج در «خلأ شناخت» رخ می‌دهد. سنین جوانی، نادانسته، در اختیار سنت و بی‌دخالیت در مراسم و مناسبات آن، زوج جوان را وارد فضایی می‌کند که شناختی از آن ندارند. این فضای خالی با هدفی دوگانه ایجاد می‌شود: تزریق قواعد از پیش موجود در ذهن مرد جوان متأهل و دوم زنده ماندن سنت از این مجرا. در این فضا خانواده به فضای نمایش بی‌کفایتی زوج جوان تبدیل و محمل مناسبی جهت دخالت سنت و «سن» ایجاد می‌شود. هر فردی که عدد سنی او بزرگ‌تر از زوج جوان است، اجازه دخالت در حیطه خصوصی زندگی زوج جوان را خواهد داشت. از آنجاکه فضای





خانواده همچنان سنتی باقی مانده است حضور مدرن افراد نیز مانع این امر نخواهد بود. به این ترتیب است که انتخاب‌های مدرن و شخصی افراد نیز اغلب به دلیل این عامل شکست می‌خورند.

کد ۴: «خب می‌دونید ۲۴ ساعت که همدیگه رو نمی‌بینید. بالاخره تو اون تایمی که همدیگه رو می‌دیدیم من شک کرده بودم ولی خب سعی می‌کردم خودمو گول بزنم با همین الفاظ خدا بزرگه و درست میشه و زندگی اینطوری نمی‌مونه و از این حرف‌ها... ولی بزرگ‌ترها گفتن برن تو زندگی درست میشه. چه بسا تجربه اون تو ذهن ما بود و یکسری داستان‌ها که از قدیم می‌گفتن بزرگ‌ترها»

تحولات پیش‌آمده در عرصه زندگی زنان چون تحصیلات و اشتغال که به افزایش توانمندی آن‌ها انجامیده، به تمایل آنان به مشارکت در عرصه زندگی و «ظهور جنسیت‌ها» انجامیده که خود سرآغاز تنش‌ها و مشکلات متعددی در زندگی خانوادگی است. حضور جدی و سهم‌خواه زنان، به سبب نبود زبان مشترک قابل فهم میان زوجین، به سوءتفاهم‌های زندگی دامن زده است. زنان خواهان ایجاد شرایط گفتگو هستند اما به جهت سابقه کم این رخداد، به سختی توان مدیریت آن را دارند. زنان و مردان به جهت وجود «مشکل مترجم» در دریافت یکدیگر از مفاهیم مشترک دچار مشکل هستند. این امر پیش از ازدواج، در طی زندگی تأهلی و خاتمه آن سبب ایجاد دشواری‌هایی برای زوجین است. زنان در حضور پررنگ، روشن و پر خواسته امروزین خود، به همسر/مرد، به‌عنوان همراه نگاه می‌کنند و دیگر برای آنان تنها نقش نان‌آوری او مهم نیست. به این ترتیب زوجین دچار «مشکل ترازو» نیز هستند که در طی آن هنجارهای پیشین در نزد آن‌ها وزن متفاوتی پیدا کرده است؛ مردان همچنان خواهان وزن بیشتر هنجارهای از پیش موجود و زنان خواهان ارزش بیشتر مؤلفه‌های نوظهوری چون استقلال و همراهی در زندگی هستند. در این صورت انتخاب همسر دچار تغییراتی شده است که وضعیت آن برای هر دوی زن و مرد مشخص نبوده و وضعیت برزخ ماندگی را رقم زده است. در

این وضعیت است که برخی مردان (و زنان) تمایل به بازگشت به نسخه سنتی از ازدواج و زندگی خانوادگی را دارند.

کد ۱: «من تحقیق کردم، وارد زندگی دوستان شدم. اینکه طرف اشتباه می‌کنه و جایگاه خودش را نمی‌دونه و خیلی چیزهای دیگه... الان همه شعار می‌دن که زن و مرد برابر درسته؟ وقتی این جمله خیلی گفته میشه، زن و مرد برابر، حقوق برابر. زن کم نداره از مرد. مرد زیاد نداره از زن. عدالت همیشه برابر بودن نیست. میگن دو حاکم زیر یک سقف نمی‌گنجن. وقتی که زن خودش برابر مرد بدونه درست یا غلط... کاشکی زنها همپای مردها باشن؛ اما چی میشه زن دست میکنه تو جیش میگه پاشو واسه من فلان کار بکن بستگانش بزرگ میکنه برای مرد. تو چی داری فلان داری! خب مرد اون چیزهایی که خدا درونش قرار داده خدا ذاتش در نظر گرفته که چی؟ تو قیصری. تو بالاتری... فکر میکنه پادشاست دیگه حالا زنها هم مینخوان پادشاهی شون اثبات کنن. من توانایی چیزی ندارم ضعیف هستم اما می‌خوام جای یک آدم قوی بشینم. زن هم مثل زیر دستی که شایستگی نداره بالا بره میره زیر آب مدیرش رو میزنه... خود زن هیچ وقت جایگاه پادشاهی پیدا نمی‌کنه ولی مرد رو هم خرد میکنه. وقتی مرد میبینه که زنش داره خردش می‌کنه اینجاست که کلمه و اقدام خیانت میاد وسط»

وقوع چنین اتفاقی برای مردان «چرخش‌های هراس‌آور» را به دنبال دارد. تغییر جایگاه‌های هویتی و نقشی و روبرو شدن با وابسته‌ای (زن) که حالا مستقل شده است، مردان را در موقعیت عامل بی‌خبر از تغییرات غافلگیر می‌کند. مواجهه با بی‌تلاشی زنان برای هم‌مسیری با آنان، آنچه پیش‌ازین بدیهی و مطلوب بود، درنهایت مردان را متوجه تفاوت نسخه ذهنی آن‌ها از ازدواج و تجربه زیسته واقعی خواهد کرد. مردان در خصوص فهم حقیقت این تغییر، به جهت تصور خودمحوری صاحب عرصه، کم‌توان هستند. عدم موفقیت آنان در تغییر روان‌شکل گرفته زنان نیز بدین سبب است که آنان نمی‌دانند چه چیزی تغییر کرده و فقط ابهام فضا را درک می‌کنند. از دست دادن‌های



پیاپی، در کنار درخواست زنان از آنان برای تبدیل شدن به نسخه مطلوب آن‌ها، چون ورود به دنیای ناشناخته عاطفه، براین سرگردانی می‌افزاید. درنهایت مردان خود را در حال تماشای صحنه احتضار تصورات هویت‌ساز و از دست رفتن منافع ازدواج (به دلیل کنشگری فعال زنانه) می‌یابند.

کد ۱۹: «شاعری هست که میگه هنوزم مثل اون روزا یه عشق آتشین می‌خوای هنوزم روح هامون تو جسم جیمز دین می‌خوای. با خیلی از خانم‌ها و آقایون صحبت کردم که موافق بودن خیلی از خانم‌ها دلشون می‌خواد طرف هم جیمز دین باشه هم مثل هامون فلسفی باشه... من تو فامیل بسیار خانم دارم که بهترین گزینه برای زندگی ان. چون همه دغدغه شون اینه شوهر کنن خونه داشته باشن بچه داشته باشن زندگی کنن. با این زن خیلی زندگی ساده‌تری میشه داشت فقط نیازهای طبیعی‌اش رو برآورده کن. زندگی پیچیده با زنی که دلش می‌خواد رؤیا داشته باشه انتظارات زیادی داشته باشه مادی و معنوی خیلی سخته. دلش توجه می‌خواد شهرت جهانی می‌خواد مرد همه فن حریف می‌خواد. الان می‌گم خانم که شاید یکی از دلایلی که ما جدا شدیم این بود که به اندازه‌ای که اون آدم بروزی بود برای من، آدم در حال رفرش شدن بود برای من، من شاید براش نبودم»

شرایط زمینه‌ای: شرایط زمینه‌ای به شرایطی اطلاق می‌شود که به امور فردی و وضعیت فرد در یک واقعه اشاره دارد. این شرایط به وضعیت‌های بعضاً خاص و ویژه‌ای اشاره دارد که در زندگی فرد وجود داشته و اکنون بر ازدواج و از هم گسست آن مؤثر واقع شده است. مطابق نظر اشتراوس و کوربین این شرایط در پاسخ به پرسش چطور<sup>۱</sup> صورت‌بندی می‌شود (Ibid).

بستر چند بعدی ازدواج دارای زمینه‌ای فردی نیز هست. این زمینه که به نظر می‌آید میان زنان و مردان مشترک باشد بستگی بسیار به «تأثیر ماندگار ریشه‌ها» در فرد دارد.

<sup>۱</sup>.How come

ازدواج می‌تواند تحت تأثیر تاریک‌ترین جنبه‌های ذهن افراد شکل گیرد. وقوع جدایی در خانواده مرجع، نبود پدر یا مادر حساس و مراقب، کمبود عاطفه، خشونت، محرومیت‌ها و ... می‌تواند در تصویر ازدواج و همچنین انتخاب همسر مؤثر باشد. «نشت نیازهای برآورده نشده» در زندگی خانوادگی سبب می‌شود افراد بیش از آنکه در پی مصلحت خانواده و نیازهای متقابل باشند به دنبال برآورده کردن نیازهایی باشند که خود اغلب از صورت اصلی آن‌ها آگاهی روشنی ندارند.

کد ۸: «من برای ازدواج اولم خیلی تلاش‌ها کردم چون خانواده‌ام می‌گفتن اول باید بینم عرضه داری یک زن با خودت راه ببری. من چند ماه اول ازدواجم خیلی عذاب کشیدم و کار کردم. پدر و مادرم ۱۵ ساله از هم جدا شدن و هر آدمی نیاز به محبت داره. من این نداشتم. دوست داشتم طرف مقابل این کار بکنه بخصوص جنس مخالف. خیلی هم به من گفتن این رابطه اشتباهه. دختر هم فکرش این بود که بکشه تا پای عقد خراب کنه.» فهم جدایی مردان بر زمینه دیگری نیز استوار است که می‌توان از آن به «خشکی عاطفی» یاد کرد. کم‌توانی در مراودات عاطفی و انتظار پذیرش بدون تغییر از سمت زنان سبب می‌شود که مردان با وجود علاقه و محبت به همسران خود، از ابراز عملی آن ناتوان باشند. به این صورت است که بین علاقه قلبی و کلام و عمل محبت‌آمیز آنان جدا بودگی بعضاً فاحشی رخ می‌دهد. در این بستر است که مردان ناتوان از اشتراک عاطفی و شکل دادن ما (پیوند میان زن و مرد) با استفاده از زبان صریح مردانه و غفلت از ظرایف زنانه در رفتار و گفتار (در بعد فردی) و تغییر ادبیات عاطفی رایج (در بعد ساختاری) در برابر تغییرات این عرصه شگفت‌زده و بی‌پاسخ می‌مانند.

کد ۶: «بعدش که من یادم میاد (خانمم گفت) من خیلی با طرفم با من کنار میایم مشروط بر اینکه چه شکلی از من خواسته بشه... بحثی که خیلی وقت بهش فکر می‌کنم منم تو این قضیه کم تقصیر نبودم منم می‌تونستم با ادبیات بهتری صحبت می‌کردیم»



کد ۱۸: «من آدم جدی بودم حرفی میزدیم می گفتم بر این اساس...البته مسائل جزئی هم بود. مثلاً می گفتم هر روز بیا خونه ما. من می گفتم من نامزد بازی و این چیزها بلد نیستم. نهایتاً هفته‌ای دو روز سه روز می بینیم همدیگه رو صحبت می کنیم. اهل این جور مسائل نیستم. من بیشتر وارد بحث‌های سیاسی و اینا بودم زیاد وقتی برای این مسائل نداشتم. زیاد وارد این مسائل نبودم تمایلی هم نداشتم»

ظهور «عوامل معنا بخش بیرونی» در پی دورخداد پیشین ظهور می کند. تعارض میان تصورات و انتظارات معهود از ازدواج و بروز احساس خطر هویتی به جهت عدم تحقق رفتارها و مناسک مورد انتظار، زن و فرزندان را تبدیل به منبع مشکل برای مرد می کند. افرادی که وجود آنان به منزله تحکیم هویت همسرانه و پدرانه مردان بوده است اکنون خود تبدیل به چالش ذهنی- هویتی مردان شده اند. اگرچه زنان را نیازمند وجود رابطه‌های هویت بخش می دانند، اما به نظر می رسد مردان نیز به نحوی هویت رابطه‌ای نیاز دارند. وجود دیگری (زن) جهت شناخت و تثبیت هویت مردان از این جهت لازم است. در صورتی که مردان قادر به ایجاد طرح مورد نظر خود بر خمیره خام زنانه نباشند، قادر به شناخت و ایجاد حس ارزشمندی از خود نیز نیستند. یافتن خصوصیات غیر متناسب با جنسیت و نیافتن خصوصیات حمایت کننده از مرد (در زن) نیز در عدم ایجاد احساس ارزشمندی مؤثر است. دست یابی به شناخت از خود پس از ازدواج و فهم کنار هم آمدن‌های اشتباه سبب می شود مردان از زندگی دل سرد شوند؛ اما به دلیل پیش گفته (ناتوانی از تحلیل دقیق اتفاقات در حال جریان) آنان اغلب در تشخیص مسیر صحیح ناتوان اند.

کد ۳: «یکی دو ماه اول زندگی کاری که داشتم دورکاری بود و من خانه انجام می دادم برای خانمم قابل حل نبود منطقی هم نبود مرد بشینه تو خونه... یک بخش بر می گشت به من که از لحاظ مالی استقلال نداشتم و نتونسته بودم اون تصویر معمول از مرد رو در ذهن خانمم ایجاد کنم... و موندنم توی خونه برای کار و... مجموعه این مسائل باعث

شده بود که من نتونم به‌عنوان مرد خانواده برای خانمم شکل بگیرم. خود این عامل باعث اختلافات دیگه شد... بخش عمده‌ای از انتظارات (عاطفی) ایشون نمی‌تونستم برآورده کنم و ایشون بیشتر به چالش برمی‌خورد که پس چرا من ازدواج کردم. می‌گفتم من مردم. اقتضائاتی داره رفتار با مرد؛ اما ایشون اصلاً فرقی (قابل نبود). به‌هر حال گاهی که زن و شوهر به اختلاف حاد رسیدند و نمی‌تونن مسئله را حل کنن باید حرف آخر مرد بزنه قاعدتاً باید یکی بزنه دیگه... اینکه من به‌عنوان مرد خانواده چه جایگاهی دارم (باید) تعریف بشه و مورد قبول بشه. این به رسمیت شناخته نشد و مدام می‌گفتن تو مرد نیستی»

در کنار عوامل پیش‌گفته که به‌واسطه تغییر در حوزه جنسیت اتفاق می‌افتند عاملی فردی نیز دخالت دارد. سیرابی نیازهای اولیه و برآمدن نیازهای والاتر تحت تأثیر سقوط امر جنسی و برآمدن اولویت‌های دیگر، مردان را به سمت دیگرانی خارج از خانواده سوق می‌دهد. ازدواج بر بستر رفع نیازهای زیستی این خطر را به دنبال دارد که پس از رفع تشنگی ابتدایی و در تضاد با عوامل غیرمنتظره پیش‌گفته، مردان را به سمت روابط فرازناشویی یا خروج از زندگی جهت تجربه‌های دیگر می‌کشاند.

کد ۱: «بعد از این همه بلا، هنوز هم می‌خواستم ازدواج کنم. دیگه برام رابطه (جنسی) اولویت نداشت؛ که برای رابطه زناشویی ازدواج کنم. ولی بالاخره نیاز به همدم کسی که درکت کنه زندگی کنه هست. وضعیت رابطه زناشویی و چیزهای مسخره کم‌رنگ شده بود و اینکه ارزش این همه مکافات نداره»

استراتژی‌ها: استراتژی مردان در این مدل نظری بر دو واقعه استوار است: آغازگری جدایی یا در موقعیت جدایی قرار گرفتن به‌واسطه اقدام به جدایی از جانب زن. برخی مردان به‌عنوان آغازگر جدایی یا خود مستقیماً درخواست جدایی دارند یا زمینه آغازگری زنان را فراهم می‌آورند. مردانی که خود آغازگر جدایی هستند از عاملیت خود در پایان دادن به زندگی به نحو مستقیم یا غیرمستقیم استفاده می‌کنند؛ اما مردانی که زمینه



آغازگری زنانه را فراهم می‌کنند از این عاملیت خود به نفع زن، امتناع از پرداخت حقوق مالی و یا جلوگیری از خدشه به تصویر اجتماعی خود استفاده می‌کنند. این آغازگری به جهت استفاده از عاملیت، مردان را در وضعیت بهتری پس از جدایی قرار می‌دهد؛ اما مردانی که به درخواست همسران خود با جدایی موافقت، یا به آن ترغیب یا مجبور شده‌اند، وضعیت مبهمی را در تعارض میان عدم عاملیت و هویت مردانه خود احساس می‌کنند. این مردان پس از جدایی در خصوص زندگی شخصی یا تشکیل خانواده موقعیت‌های متنوعی را گزارش می‌کنند: انصراف از ازدواج و انتخاب دیگر شیوه‌های در دسترس؛ «ورود محتاطانه» و با «میدان‌داری متخصصان» (مشاوران) و «ورود با تأخیر» تا زمان اطمینان از انتخاب صحیح. در مردانی که تشکیل زندگی مجدد را انتخاب می‌کنند دو شیوه بازنمود دارد. گروهی از مردان با پذیرش تغییرات رخ داده در حوزه ازدواج و زندگی خانوادگی به «بازتعریف شاخص‌های انتخاب و رابطه» اقدام می‌کنند. این گروه از مردان انعطاف بیشتری در ازدواج دوم یا انتخاب همراه برای ازدواج دوم نشان می‌دهند؛ اما گروه دوم با اصرار بر درستی و منافع حاصل از شاخص‌های پیشین «هواخواه سنت» باقی می‌مانند. این گروه از مردان در انتخاب بعدی خود اغلب همسران جوان و کمتر تحصیل کرده و دور از محیط‌های شهری را انتخاب می‌کنند. شانس موفقیت در این نوع انتخاب نیز متنوع است اما آنچه خطر احتمال عدم موفقیت را بالا می‌برد واکنش انفعالی به انتخاب همسر دوم در داشتن/ نداشتن خصوصیات است که همسر اول آن‌ها دارا بوده/ نبوده است. مردان در غفلت از تحلیل و درک علت اصلی اختلاف در زندگی، از جانب خود یا همسر، به انتخابی دست می‌زنند که خود نیازمند تحلیل است.

کد ۱۸: «خانم یه ابزاری دستش بود. من می‌دونستم مهریه ابزاری هست. خودشم می‌دونستم من حساسیت خاصی دارم بعدش دیگه من یکسری بهانه‌های دیگه آوردم که افسردگی دارم. ولی من یک کاری کردم که افسردگی حاد دارم و استرس دارم و نمی‌تویم

باهات ارتباط داشته باشم و حس مثبتی به تو ندارم... یعنی مقدمه‌چینی شد سریالی شد که من فیلمنامه‌اش نوشتم ناچاراً»

کد ۵: «باشش مشاور هماهنگ می‌کردم یک نفر نگفت این زندگی ارزش داره و تعجب می‌کردند چطور ادامه پیدا کرده. شما پیش از ازدواج سراغ هیچ کدوم از این مشاورها نرفتید؟ نه. تلقی من یه مقدار... البته اشتباه بود آ. البته مطالعاتی هم داشتم اما به همین اندازه از فضای مطالعه و مشاوره خیلی کلی بسنده کرده بودم. الان دیگه با مشاورها ارتباط گرفتم و کیس‌های بعدی‌ام دونه دونه با مشاور چک می‌کنم. یکی دوتا کیس که فرستادم برخی ابعاد شخصیتی رو ریخته بود بیرون که طرف سعی کرده بود پنهانش کنه»

کد ۴: «دیگه هم ازدواج نمی‌کنم. برای اینکه الان از زندگی هر چی بخوام دارم. حاضر نیستم با کسی تقسیمش کنم؛ و دوباره بخواد اعصابم بریزه بهم و کشمکش و اینا دیگه حوصله‌اش ندارم. من اصلاً برنامه شغلی‌ام عوض کردم. به خاطر شغل هم نمی‌تونم ازدواج کنم؛ و نمی‌خوام ازدواج کنم.»

پیامد: دسته‌ای از مردان در وضعیت آشفته حاضر که کمتر قرابتی با تصور آنان از ازدواج و زندگی خانوادگی دارد، تمایل به بازگشت به سنت دارند. «بازیابی گذشته» به گرایش مردان به انتخاب همسرانی بر اساس معیارهای پیشین اشاره دارد. در این مسیر است که سنت مجال حضور جدی مجدد می‌یابد و مردان عاملیت خود را به نفع حضور سنت و انتخاب همسری که معیارهای خاص آن‌ها را داشته و در مجموع به تولد هویت مردانگی کمک کند حذف می‌کنند. از جانب برخی مردان «نگارش ادبیات جدید در باب رابطه» صورت می‌گیرد. مردان در تجربه زندگی اول خود درمی‌یابند که حضور زنان و «جنسیت» امری جدی است و لازم است در خشکی عاطفی خود تجدیدنظر کنند. نمایش عملی آن در نرمش عاطفی مردان در ازدواج‌های دوم بیش از ازدواج اول





است. چشیدن طعم جدایی و تلخی ناشی از آن سبب می‌شود مردان درخواست زنان برای ورود به حیطه ناشناخته عاطفه و ارتباط را جدی‌تر در نظر داشته باشند.

باین‌همه و با توجه به مجموعه تغییرات و همچنین بستر محتمل فضای مدرن در ایجاد انواع متنوعی از امکانات، «انتخاب» از نظر مردان امری «غیرقطعی» به نظر می‌آید. مردان این احتمال را در نظر دارند که ممکن است همراه فعلی، همراه همیشگی آنان نباشد. چه آنان تمایلی به ادامه نداشته باشند چه زنان از کنار هم بودگی مردان استعفا دهند «تغییر به جای تصحیح» روشی رایج در زمان حاضر جهت رفع مشکلات زندگی‌های تأهلی است. آغاز غیرقطعی امکان صبوری، تلاش برای ماندن در یک مسیر و سرمایه‌گذاری همه‌جانبه را به زوجین نمی‌دهد. بدین‌صورت است که با وجود شائبه آغازگری زنان در امر جدایی اما به نظر می‌رسد «انحصار امتیاز ازدواج» و جدایی همچنان به نحو مستقیم و غیرمستقیم به مردان تعلق دارد.

کد ۸: «خانم‌ها خوب و بد توشون هست. من الان ازدواج سومی که کردم خیلی راضی هستم. یک سال هم هست خیلی راضی هستم. خیلی خبره شدم تو زندگی چطوری برخورد کنم چه کار کنم تو هر زندگی بحث‌هایی هست. برای انتخاب سوم‌تون چه معیاری داشتید؟ مشکلاتی که تو زندگی پیش آمده بود اولین معیار بود خواسته‌ام اینه که زندگی خوبی تشکیل بدم. اول پرسیدم هدف از ازدواج چی هست و هدفش تخیلات نیست بعد تصمیم گرفتم ازدواج کنم. ایشون شانزده سالشون هست. از دیدگاه من خیلی بهتره چون اونی شد که من می‌خوام بشن. چون سنشون کمتره، ایشون تو خونه بودن بیرون نرفتن چیزی هم ندیدن، اگر الان مانتو بلند می‌پوشن چون خواسته منه آگه ایشون صبح بلند می‌شن خواسته من چون ایشون طوری بار آوردم. ایشون خام بودن اون چیزی که من خواستم الان شدن...»

کد ۲۲: «معیارتون برای انتخاب همسرتون چی بود؟ معیارم این بود شهری نباشه. رفتم از روستا گرفتم. باهم تنها صحبت کردیم. با دوستانم رفتم صحبت کردم. بعد بزرگ‌ترها بردیم. همه چی خودم انجام دادم.»

### بحث و نتیجه‌گیری

بررسی فهم مردانه از جدایی در تقاطع میان جنسیت و نهاد خانواده بیانگر آن است که مردان در حال از دست دادن انحصار عرصه تک‌جنسی / جنسیتی در زندگی خصوصی و عرصه عمومی‌اند. این اتفاق و پیامدهای هویتی و نقشی آن، مردان را دچار غافلگیری کرده و آنان را طرف کم‌اطلاع ماجرای ازدواج و جدایی قرار داده است (هویت، مارک و باکستر، ۲۰۰۶: ۵؛ هترینگتون، ۲۰۰۳: ۳۲۲؛ هیت، ۱۳۸۹: ۴۹) مردان در پیش‌فرض ذهنی خود در فرایند ازدواج و تشکیل خانواده می‌پندارند که از عرصه‌ای در اختیار (تجرد) وارد عرصه‌ای در انحصار (ازدواج) می‌شوند. این موضوع در دو سطح قابل‌بررسی است: نخست تعبیر فلسفی از جنسیت و دوم فرایند جامعه‌پذیری.

مطالعات فلسفی جنسیت بر آن است که تنها یک جنس وجود دارد و آن مردانگی است و تنها یک جنسیت وجود دارد و آن زنانگی است (باتلر، ۱۳۸۵: ۶۸). مردان زنان را در فضا و عرصه ذهنی و عینی خود تعریف کرده و هویت خود را در تضاد با آنچه زنانه است شکل می‌دهند. زنان در اقتصاد دلالتی محدود مردانه به‌عنوان «دیگری» واجد خصوصیات تعریف می‌شوند که مشخصه آن عدم حضور در عرصه و قلمروهای مردانه است. هر نوع تخطی از این تعریف زنان را از مسیر مجاز خارج می‌کند (چافتز، ۲۰۰۶: ۱۵). تخطی زنان از تعریف مردانه بیش از آنکه برای شخص زنان مسئله‌ساز باشد برای مردان از دو جهت بحران‌ساز شده است: نخست ورود زنان به عرصه‌های انحصاری و دوم هویتی است که مردان برای خود در تخالف با زنان به‌عنوان دیگری تعریف کرده‌اند (آرندل، ۱۹۹۲: ۱۵۱).



در نتیجه فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی مردان خود را به‌عنوان جنس دوری‌گزین در برابر زنان و پی‌جوی عاطفی آنان تعریف می‌کنند؛ همچنین مردان خود را موجوداتی توانمند و مدیر در برابر زنان ناتوان از تأمین نیازهای خود می‌شناسند. ساختارهای جامعه در پی تقویت این باورها فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی را به‌نوعی ترتیب می‌دهد که مردان و زنان چنین تفاوتی را در ذهنیت فردی و عینیت ساختاری به‌عنوان امری طبیعی پذیرفته و مطابق آن عمل کنند.

مواجهه مردان با تمرد زنانه از تکالیف جنسیتی تجویزی، آنان را در موقعیت پرسش قرار داده است. زنان در حال تجربه تغییرات هویتی هستند که نه تنها خود، بلکه زندگی افراد دیگری که وابسته به آنان هستند را نیز دچار تغییر کرده است. مردان در تماشای فرایند رها شدن زنان از انواع وابستگی به مردان، از داشتن «دیگری» برای تعریف و تکمیل هویت خود محروم شده‌اند. همچنین در این وضعیت مردان از هسته‌های محوری تأمین عاطفه و هویت مردانه- پدری خود بازمانده‌اند. زنان در انتخاب هویت‌های طبیعی (زنانگی و مادری) و اولویت قائل شدن برای این هویت در برابر هویت‌های اکتسابی تجدید پذیری چون همسر (عرب خراسانی و غیاثوند<sup>۱</sup>، ۲۰۱۷) مردان را دچار شگفتی می‌کند.

مردان که تا همین اواخر با حضور نیابتی دستاوردهای اقتصادی خود زنان و خانواده را در اختیار داشتند اکنون در معرض درخواست‌هایی از زن جدید قرار گرفته‌اند که برای آن آماده نیستند و بلکه هویت خود را در تعارض با آن می‌یابند. مردان به جهت ابتلا به خشکی عاطفی و به‌عنوان دریافت‌کنندگان صرف عاطفه، ناتوان از پاسخ‌گویی به درخواست زنان جهت مشارکت در این حوزه هستند (بک و بک و گرنشهایم<sup>۲</sup>، ۱۹۹۴: ۸۸؛ هیت، ۱۹۸۹: ۳۹). هویت جنسیتی مردانه با مرکزیت ابزاری در برابر خواست

<sup>۱</sup>. Arab Khorasani & Ghyasvand

<sup>۲</sup>. Beck and Beck – Grensheim

ابرازی زنانه<sup>۱</sup> (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۶۶-۱۶۵) ساکت می‌ماند و زنان نیز در خروج از سایه‌های تجویزی سنت و فرایندهای جامعه‌پذیری و همچنین در پی تغییر معنای ازدواج از «امر عالی طبیعی غیرقابل تغییر/سخت تغییر به سمت امر زمینه‌ای، اجتماعی و تغییرپذیر»، کمتر انعطافی برای باقی ماندن در زندگی خانوادگی از خود نشان می‌دهند.

به نظر می‌رسد مردان همچنان در موضع سنتی خود در نهاد تک‌جنسی/جنسیتی خانواده (گیدنز و پیرسون، ۱۹۹۸: ۱۱۹-۱۱۸؛ هیتون و بلیک<sup>۲</sup>، ۱۹۹۲: ۲۶؛ کاستلز، ۱۳۸۵: ۱۷۶؛ جمشیدیها، صادقی فسایی و لولا آور، ۱۳۹۲: ۱۹۲-۱۹۱) باقی مانده‌اند. تأثیر این موضع سنتی تا آنجاست که مردان حتی در آشنایی‌های مدرن خود جهت انتخاب همسر نیز انتظار دارند پس از ورود به نهاد خانواده زنان در چهره‌ای شبیه به آنچه در ذهن آنان از زن/همسر وجود دارد، ظاهر شوند. مردان (و زنان) در طی دوران تجرد، باوجود افزایش میزان ارتباطات، متوجه تفاوت موقعیت دوستی و همسری نمی‌شوند. آنان انتظار دارند این رابطه پس از ازدواج رسمی تبدیل به ضابطه آشنای از پیش موجود شود درحالی‌که زنان همچنان تصویر پیش از ازدواج را در خصوص حجم عاطفه دریافتی و مشارکت در مسئولیت‌ها می‌طلبند. این تعارض که از عوارض تغییر یک جنس (زن) و ثبات نسبی جنس (مرد) دیگر است موجب تعارض جدی در مکان خانواده خواهد بود. ازدواج از منظر مردان پایان ارتباطات دوستانه منعطف و آغاز مسئولیت‌های جدی زندگی است و آنان را به سمت مشغله‌های خارج از خانه می‌برد (که سهم بیشتری در تأمین هویت آنان دارد)، درحالی‌که زنان در میانه ایجاد تعادل میان هویت زنانه (فردی) و هویت همسری و مادری (اجتماعی) خواهان مشارکت فعال مرد هستند.

<sup>۱</sup>. Instrumentive & Expressive

<sup>۲</sup>. Heaton & Blake



ازدواج نهادی متشکل از دو فرد است که در این میان یک شخص از آن دو فرد (زن) در حال تجربه تغییرات عمیق هویتی است. این تغییر اما از سمت مردان هنوز به آن میزان از رسیمت نرسیده است (برگر و کلنر<sup>۱</sup>، ۱۹۶۴) که محرک تغییر یا بازبینی تصویر پیشین و سنتی از زن باشد. انتظار تصویر پیشین از طرف تغییر کرده رابطه، سبب تعارض و بحرانی است که در مشارکت‌کنندگان این پژوهش به ازهم‌گسست زندگی ختم شده است. در بیان نهایی می‌توان گفت وضعیت مردان در تجربه تغییرات عرصه خصوصی خانواده، در تجربه جدایی‌هایی که گاهی فاصله‌ناچیزی میان آغاز و گسست دارند، در تبدیل نقاط معنابخش هویتی به تهدیدات مؤثر، در ناتوانی از درک و تعبیر فرایند و رخداد‌های جنسیتی در حال وقوع، در دشواری فهم درخواست‌های نامعمولی چون مشارکت در امور خانه، در تبدیل شدن به تنها فرد تأمین‌کننده عاطفه زنان، در ناتوانی از فهم عدم مقبولیت شیوه همسر‌داری به شیوه پیشین از جانب زنان، در از دست دادن عرصه‌های انحصاری هویت‌بخش (اشتغال و نان‌آوری) و عدم تمایل به پذیرش دو جنسیتی شدن عرصه تک‌جنسیتی و... وضعیتی پیچیده و دشوار جهت فهم، تفسیر و مدیریت از جانب آنان است. مجموعه این رخدادها در تقاطع ساختار جنسیت، نهاد خانواده و شخص مرد، آنان را از کنشگران فعال عرصه ازدواج به عاملان منفعلی تبدیل کرده که بیشتر نسبت به وضعیت موجود واکنش نشان داده و کمتر قادر به صورت‌بندی جدیدی جهت حل تعارض میان تصور پیشین از زندگی خانوادگی و درک تجربه زیسته آن هستند.

تصویر فوق از فهم مردان از ازدواج و جدایی به معنای تأیید تمامی تحولات رخ داده در زنان و مردان نبوده و در این مقام تنها در پی توصیف این وضعیت است. آنچه جهت سامان‌دهی به این وضعیت و استخراج تحولات و حوزه‌های ثبات مثبت از تحولات و حوزه‌های ثبات آسیب‌زنده به خانواده لازم است، در کنار هم قرار دادن فهم زنان و

<sup>۱</sup>. Berger & Kellner

مردان از یکدیگر جهت دستیابی به تصویری عینی و واقعی از وضعیت خانواده در جامعه ایرانی و سپس ارجاع آن به اصول انسانی و تعهدات افراد در قبال جامعه است تا بتوان نسخه‌ای متناسب با فرهنگ ایرانی و آموزه‌های مؤثر دینی ارائه داد. بدیهی است دستیابی به این تصویر نیازمند مطالعات بیشتر اجتماعی - جنسیتی و همچنین دقت نظر در استخراج آموزه‌های فرهنگی و دینی به نحوی که تأمین‌کننده منافع هر دوی فرد و جامعه باشد، دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## منابع فارسی

۱. اشتراوس، آنسلم؛ کوربین، جولیت. (۱۳۹۴). مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای؛ ترجمه: ابراهیم افشار. تهران: نشر نی
۲. باتلر، جودیت. (۱۳۸۵). آشفتگی جنسیت، ترجمه: بیبا مدنی و امین قضایی، هلند: نشر مجله شعر.
۳. باستانی، سوسن، گلزاری، محمود؛ روشنی، شهره. (۱۳۸۹). طلاق عاطفی علل و شرایط میانجی، مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران، شماره ۳، ۲۰-۱.
۴. برناردز، جان. (۱۳۸۴). درآمدی به مطالعات خانواده، ترجمه: حسین قاضیان. تهران: نشر نی.
۵. بک گرنسهایم، الیزابت. (۱۳۸۸). خانواده در جهان امروز، ترجمه افسر افشار نادری و بیبا مدنی. تهران: پایا کرج، چاپ اول.
۶. بک، اولریش. (۱۳۸۸). جامعه جهانی در مخاطره، ترجمه: محمدرضا مهدی‌زاده. تهران: کویر.
۷. جمشیدیها، غلامرضا؛ صادقی‌فسایی، سهیلا؛ لولا‌آور، منصوره. (۱۳۹۲). نگرش جامعه‌شناختی بر تأثیر فرهنگ مدرن از منظر جنسیتی بر تحولات خانواده در تهران. زن در فرهنگ و هنر، دوره ۵، شماره ۲، ۱۹۸-۱۸۳.
۸. چابکی، ام‌البنین. (۱۳۹۲). مطالعه بین نسلی رابطه نگرش به طلاق و کارکردهای خانواده در زنان شهر تهران. مطالعات زن و خانواده، شماره ۱، ۱۸۲-۱۵۸.
۹. سگالن، مارتین. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، ترجمه: حمید الیاسی. تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم.
۱۰. سیدمن، استیون. (۱۳۸۶). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی، چاپ اول.
۱۱. صادقی فسایی، سهیلا؛ ایثاری، مریم. (۱۳۹۴). مطالعه جامعه‌شناختی سنخ‌های طلاق. مسائل اجتماعی ایران، شماره ۱، ۱۵۶-۱۳۱.
۱۲. فیروزجانیان گلوگاه، علی‌اصغر، صادقی، سهیل، جان محمدی لرگانی و لطفی، طاهره. (۱۳۹۷). فرا تحلیل مطالعات انجام‌شده در حوزه طلاق در ایران. مجله مطالعات زن و خانواده، دوره ۱۲، شماره ۲، ۱۴۳-۱۱۱.

۱۳. قاسمی، وحید، عرب خراسانی، سمیه، ربانی خوراسگانی، علی. (۱۳۹۷). تقاطع جنسیت و خانواده: فهم زنانه از ازدواج و زندگی خانوادگی. زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۶، شماره ۴، ۴۹۹-۵۲۴
۱۴. کاستلز، امانوئل. (۱۳۸۵). اقتصاد، جامعه و فرهنگ در عصر اطلاعات، ترجمه حسن چاووشیان. تهران: طرح نو.
۱۵. کونتز، استفانی. (۱۳۸۷). تاریخ ازدواج، از اطاعت تا صمیمیت یا چگونه عشق بر ازدواج پیروز شد، ترجمه سیمین موحد. تهران: نشر پیکان.
۱۶. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی، چاپ هفدهم.
۱۷. لوید، ژنو. (۱۳۸۷). عقل مذکر: زنانگی و مردانگی در فلسفه غرب، ترجمه محبوبه مهاجر. تهران: نشر نی.
۱۸. محمدپور، احمد. (۱۳۸۲). روش تحقیق کیفی (ضد روش ۱). تهران: جامعه‌شناسان.
۱۹. نوبخت، رضا. (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی نگرش زنان متعلق به نسل‌های مختلف در زمینه سن ازدواج و ترکیب خانواده. مطالعات زن و خانواده، دوره ۲، شماره ۱، ۷۱-۵۳.

### منابع انگلیسی

20. Arab Khorasani, Somayeh & Ghiasvand, Ahmad. (2017). Women's Decision to Divorce in Light of Failure in Marital Status and Dignity. *Journal of Divorce & Remarriage*, 58, 486-500.
21. Arendell, Terry. (1992). The Social Self as Gendered: A Masculinist Discourse of Divorce. *Symbolic Interaction*, 15, 2, 151-181.
22. Beck, Ulrich & Elisabeth Beck – Grensheim. (1994). The normal chaos of love. Mark Ritter and Jane Wiebel. Polity Press.
23. Beck, Ulrich. (2009). World risk society. Translated by Mohammad reza Mahdizade. Tehran: Kavir Publication (Text in Persian).





24. Berger, Peter & Kellner, Hansfried. (1964). Marriage and the Construction of Reality, an Exercise in the Microsociology of Knowledge, *Diogenes*, 12, 46, 1-24
25. Bernards, John. (2005). An Introduction to Family Studies, Translated by: Hossein Qazian. Tehran: Nashr-e-Ney (Text in Persian).
26. Butler, Judith. (2006). Gender trouble. Translated by Bita madani and Amin Ghazaei. Poland: Majall-e- Shar Publication (Text in Persian).
27. Castells, Manuel. (2009). Yhe rise of the network society, translated by Hassan Chavoshian, Tehran: Tareh No publication (Text in Persian).
28. Chaboki, Omlbanin .(2013). An intergeneration study of the relationship toward divorce and the function of family on women in Tehran. *Woman and family studied Journal*, 1, 1, 159-185(Text in Persian).
29. Chafetz, Janet Saltzman. (2006). Handbook of the sociology of gender. Springer. United States of America.
30. Connel, R. W. (1995). Masculinity. Polity Press. Cambridge.
31. Coonts, Stephanie. (2008). Marriage, A History, translated by Simin Movahed, Tehran: Peykan Publication (Text in Persian).
32. Corbin, Joliet, & Strauss, Anslern L. (2008).Basic of Qualitative Research: Techniques and Procedures for developing grounded theory (3<sup>rd</sup> Ed.). Thousand Oaks: Sage Publications.
33. Epstein, Cintyia Fuchs.(2006).Similarity and differences the sociology of gender distinctions. In Handbook of the sociology of gender. Springer. United States of America.
34. Essed, Philomena, Goldberg, David Theo & Kobayashi, Audery (2009). A companion gender studies. Wielly-Blackwell. United Kingdom.
35. Firozjaeian. Ali Asghar., Sadeghi Soheil, Janmohammadi, vahid. & Lotfi, Tahere .(2018). Meta-analysis of studies about divorce in Iran .*Journal of woman and family studies*, 12, 2, 111-143 (Text in Persian).

36. Gholam Reza Jamshidiha., Sadeghi Fasaei, Soheila & Mansooreh Lolaavar. (2013). A Sociological Study on the Impact of Modern Culture on the Development of the Family from a Gender Perspective in Tehran. *Journal of women in culture and arts*, 5, 2, 183-198 (Text in Persian).
37. Giddens, Anthony (2006). *Sociology*, translated by Manochehr Sabori, Theran: Ney Publication (Text in Persian).
38. Giddens, Anthony, Pierson, Christopher (1998), *Conversations with Anthony Giddens Making sense of modernity*. Polity Press in associated with Blackwell publisher
39. Giddens, Anthony (1992), *the Transformation of Intimacy: Sexuality, Love and Eroticism in Modern Societies*. Wiley. Chapter 3: Romantic love and other attachments.
40. Heaton, T. B., & Blake, A. M. (1992) Gender differences in determinants of marital disruption, *Journal of Family Issues*, 20, 1, 25-45.
41. Hetherington, E. Mavis (2003). *Intimate Pathways: Changing Patterns in Close Personal Relationships across Time*. *Family Relations*, 52, 318–331.
42. Hewitt, Belinda; Western, Mark, Baxter, Janeen. (2006) Who Decides? The Social Characteristics of Who Initiates Marital Separation, *Journal of Marriage and Family*, 68, 1165-1177.
43. Hite, Shere (1989), *Women and Love: A Cultural Revolution in Progress*. United States of America.
44. Larson, Jeffry H., Holman, Thomas B. (1994) Premarital Predictors of Marital Quality and Stability, *Family Relations*, Vol. 43(2), 228-237
45. Leopold, Thomas. (2018). Gender differences in the consequences of divorce: A study of multiple outcomes. *Demography*, Vol. 55, 3, 769-797.
46. Marks, Stephen R. (1989) Toward a Systems Theory of Marital Quality, *Journal of Marriage and Family*, 51, 1, 15-26.
47. Miller, Toby. (2009). *Maculinity. In a companion to gender studied*. Blackwell. United Kingdom.



48. Mohammadpur, Ahmad. (2003). Qualitative research method (Counter method 1), Tehran: Jamea Shenasan Publication (Text in Persian).
49. Morse, j. (2007). Sampling in Grounded theory. In A. Bryant & K. Charmez (Eds). The Sage Handbook of Grounded Theory (pp. 229-245). Los Angeles: SAGE Publication Ltd.
50. Oesterle, Sabjna, Hawkins J. David, Hill, Karl G., Bailey A. Jennifer. (2010) Men's and Women's Pathways to Adulthood and Their Adolescent Precursors, Journal of Marriage and Family, 72, 1436-1453.
51. Reza, Nobakht (2014). Studing the attitude toward the age of marriage and the combination of familt between women in different generation. Journal of woman and family studies, 2, 1, 53-71 (Text in Persian).
52. Roseman barich Rachel; Bielby, Denise D. (1996) Rethinking marriage change and stability in expectation 1967-1994, Journal of Family Issues, 17, 2, 139-169.
53. Sadeghi Fasaei, Soheila. And Isari, Maryam. (2015). Sociological study of divorce typology. Journal of Iranina social issues, 1, 131-156 (Text in Persian).
54. Segalen, Martin. (1991). the Historical Sociology of Family. Translated by: Elyasi, H. Markaz publication, 1st Printed (Text in Persian).
55. Sidman, Steven. (2004). Constested knowelge: Social theory today. Tranlated by Hadi Jalili, Tehran: Ney Publication (Text in Persian).
56. Strauss, Anslom and Korbin, Juliet (2015). The Basics of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Developing Grounded Theory. Tehran: Nashr-e-Ney (Text in Persian).
57. Susan Bastani; Mahmoud Golzari; Shohre Rowshani. (2010). Causes and Intervening Conditions of Emotional Divorce: Examining Cases in a Tehran Consulting Center. Irainan journal of social problems. Volume 1(3), 1-20 (Text in Persian).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## The crossroad of gender and of family: men's understanding of marriage and divorce

Vahid Ghasmei<sup>1</sup> Somayeh Arab Khorasani<sup>2</sup> Ali Rabbani Khorasgani<sup>3</sup>

### Abstract

Studying the situation of family and its dissolution have different interpretation between men and women based on their genders. This understanding in men is experiencing some kind of losing. This experience is the result of the crossroad of gender and the institution of family and its effect on the new situation of men. Some part of this transition is related to men and the other parts is due to women's identity transition which challenge the status of men in family. This study has been conducted to analysis men's understanding of marriage and divorce with participating of 23 men with at least one experience of marriage and divorce. The result shows that the conflict between prior images of marriage and the lived experience of that lead men to feel Breaking monopoly strings. Men with core identity knot to monopoly on public and private sphere, feel confused when other ones (women) ask their share on controlling private and public sphere and left them with identity crisis , and it's consequences.

**Keywords:** Gender, Meaning, Men, Marriage, Divorce.

---

<sup>1</sup> . Professor of social science, Isfahan University

<sup>2</sup> . Ph.D. student of sociology, Isfahan university

<sup>3</sup> . Associate assistance of sociology, Isfahan University